





















## اطلاعات

اشاره به راستی می‌توان گفت شهید بزگوار استاد مطهری سسوی اعتقاد عمیق به اسلام و دلبستگی فراوان به پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> و خاندان مطهرش، نسبت به عموم مسلمانان سخت دلسو بود و بدین جهت دور ماندن ایشان را از معارف والای دینی برتنی یافت و به هر شکلی که می‌دانشست و می‌توانست، در ارتقای فرهنگِ ایشان می‌کوشید. نمونه‌اش اینکه با وجود مسئولیت‌های فرهنگی و اجتماعی متعددی که داشت و جایگاه علمی وپژواش در حوزه و دانشگاه و اشتغال به تحقیق و تألیف، به خواست مترجمی که حتی نامش مشخص نیست، به‌گزینش جملات قصاری از حضرت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> می‌پردازد تا آن مترجم محترم در ضمن کارش بیابود که خود استاد درمندانۀ توضیح داده‌اند. برای دلسوسوزی عمومی و تلاش پیگیر برای نشر معارف دینی، کدام پاداش برتر از شهادت؟ آنچه در پی می‌آید، برگرفته از «مجموعه آثار استاد شهید مطهری» (ج۱۶، ص۴۹) است، با حذف آغاز گفتار ایشان:

«...ما نمی‌توانیم از این اظهار تأسّف در باره خودمان

خودداری بکنیم که امت پیغمبر آخرالزمان هستیم، از هر کدامان اگر پرسند، نه چند تا سخن از پیغمبر بلدیم حتی به‌طّش را هم بلد نیستیم، چه رسد به معنی و تفسیرش و این سیره و رفتار پیغمبر می‌توانیم چند کلمه بگوییم؛ یکی از نویسنده‌های معروف ایران که دو سه سال پیش مُرد و البته حکمت‌هایی که به زردشت نسبت می‌دهند، حکمت‌هایی که به بودا نسبت می‌دهند، حکمت‌هایی که از کنفوسیوس است، و حکمت‌هایی که از پیغمبر ماست»، گفت: من فقط به رگ سیدی‌ام برخورد: زیرا از هر کسی کلمات زیادی نقل کرده، ولی به پیغمبر اسلام که رسیده چند جمله کوتاه نقل کرده، و چون ترجمه من ترجمه آزاد است، می‌خواهم اندکی بیشتر نقل کنم؛ ولی من که دسترسی ندارم. گفت: تصمیم گرفته‌ام صد ایه از قرآن نقل کنم، صد جمله از کلمات پیغمبر، و صد جمله از کلمات امیرالمؤمنین. در مورد قرآن گفت چون قرآن مترجم (قرآن آقای قمشه‌ای) هست، خودم می‌توانم چند آیه انتخاب بکنم. از کلمات امیرالمؤمنین هم چون نهج‌البلاغه‌های مترجم هست، می‌توانم انتخاب بکنم؛ ولی راجع به سخن پیغمبر چون من به عربی چندان وارد نیستم و در فارسی هم هر چه گشتم پیدا نکردم، اگر می‌توانی صد جمله از پیغمبر براسی من پیدا کن و ترجمه هم بکن، ولی بعد من به قلم خودم درمی‌آورم که مطابق ذوق خودم باشد.

♦♦♦♦

**«پیامبر (ص) فرمود: خوشا به حال کسی که توجه به عیوب خود، و او را از توجه به عیوب دیگران بازدارد. پروردگار همه یکی است و پدر همه یکی. همه فرزند آدمید و آدم از خاک است. گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست. من برای امت خود، از بی‌تدبیری بیم دارم نه از فقر!**

♦♦♦♦

گفتم بسیار خوب. من صد جمله از رسول اکرم جمع آوری کردم و در اختیارش قرار دادم، ترجمه هم کردم که یک وقت در معنایش اشتباه نکند، بعد هم او در کتابی به نام «حکمت ادیان» چاپ کرد. البته اینجا اسم نبردم که این صد جمله پیغمبر را از کجا گرفته است، من هم نمی‌خواستم چون منظوم این بود که این کار انجام شود. بر هر حال یک وقت به من رسید و گفتم: «فلاّنی» پیغمبر ما یک‌چنین سخنانی داشته؟! من که نمی‌دانستم» در صورتی که خود این نویسنده کی نویسنده معروف ایران، و کسی است که در کشورهای خارجی احیاناً روی او حساب می‌کنند و وقتی می‌خواهند نویسنده‌های درجه اول ایران را بشمارند، یکی هم او را می‌شمارند. یک آدمی که به قول خودش سید است و [در همه] ععرش هم سر و کارش با کتاب بوده است، خبر نداشت که پیغمبر ما چنین سخنانی دارد. به من گفت: «پیغمبر ما که چنین سخنانی داشته و من نمی‌دانستم؟! گفتیم: بله. بعد که کتاب چاپ شد، گفت: فلاتی، من حالا می‌بینم سخنان پیغمبر اسلام بر سخنان تمام

پیغمبران عالم می‌چرید. اینقدر عمیق و پرمعناست. چرا ما مسلمان‌ها باید اینقدر کوتاهی کرده باشیم که یک نویسنده ما که او هم کوتاهی کرده است، اطلاع نداشته باشد که اصلاً پیغمبر سخنان حکمت آمیزی هم دارد یا ندارد؛ با اینکه این سخن را انتخاب نکرده بودم، بعدی در ذهنم بود، برخی را از روی اثنی‌عشریه، و بعضی را از روی تحف‌العقول نوشتم و در اختیارش قرار دادم.

**از کلمات کوتاه حضرت رسول صلی‌الله علیه‌واله:**

۱. هر چه فرزند آدم پیرتر می‌شود، دو صفت در او جگروانتر می‌گردد: حرص و آرزو.
۲. دو گروه از امت من هستند که اگر صلاح یابند، امت من صلاح می‌یابد و اگر فاسد شوند، امت من فاسد می‌شود: علما و حکام.

۳. شما همه شبان و مسئول نگاهبانی یکدیگرید.
۴. نمی‌توان همه را با مال راضی کرد، اما به حسن خلق، می‌توان.
۵. ناداری بلاست. از آن بدتر، بیماری‌تر، و از بیماری تن دشوارتر، بیماری دل.
۶. مؤمن همواره در جستجوی حکمت است.
۷. از نشر دانش نمی‌توان جلو گرفت.
۸. دل انسانی همچو پزی است که در پبیان به شاخه درختی آویزان باشد، از وزش بادها دائم در انقلاب است و زیر و رو می‌شود.
۹. مسلمان آن است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند.
۱۰. رهنمای به کار نیک، خود کنندهٔ آن کار است.
۱۱. هر دلسوخته‌ای را عقابت پاداشی است.
۱۲. بهشت زیر قدمهای مادران است.
۱۳. در رفتار با زنان، از خدا بترسید و آنچه درباره آنان شاید، از نیکی دریغ ننمایید.
۱۴. پروردگار همه یکی است و پدر همه یکی. همه فرزند آدمید و آدم از خاک است. گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست.
۱۵. از لجاج پرهیزید که انگیزهٔ آن، نادانی و حاصل آن، پشیمانی است.

۱۶. بدترین مردم کسی است که گناه را نبخشد و از لغزش چشم نپوشد، و باز از او بدتر کسی است که مردم از گزند او در امان و به نیکی او امیدوار نباشند.
۱۷. خشم مغیر و اگر گرفتی، لغتی [یعنی اندکی] در قدرت کردگار بیندیش.
۱۸. چون تو را ستایش کنند، بگو: ای خدا، مرا بهتر از آنچه گمان دارند، بساز و آنچه را از من نمی‌دانند، بر من ببخش و مرا مسئول آنچه می‌گویند، قرار مده.
۱۹. به صورت متملقین خاک بپاشید.
۲۰. اگر خدا خیر بنده‌ای را اراده کند، نفس او را واعظ و رهبر او قرار می‌دهد.

۲۱. صبح و شامی بر مؤمن نمی‌گذرد مگر آنکه بر خود گمان خطا ببرد.
۲۲. سخت‌ترین دشمن تو همانا نفس اماره است که در میان دو پهلوی تو جا دارد.
۲۳. دل‌آورترین مردم آن استست که بر هوای نفس غالب آید.
۲۴. بسا هوای نفس خود تیرد کنيد تا مالک وجود خود گردید.
۲۵. خوشا به حال کسی که توجه به عیوب خود، او را از توجه به عیوب دیگران بازدارد.
۲۶. راستی به دل آرامش می‌بخشد و از دروغ شک و پریشانی می‌زاید.
۲۷. مؤمن آسانان انس می‌گیرد و مانوس دیگران می‌شود.
۲۸. مؤمنین همچو اجزای یک بنا، همدیگر را نگاه

می‌دارند.

۲۹. مثلاً مؤمنین در دوستی و علقه به یکدیگر، مثل پیگیری است که چون عضوی از آن به درد بیاید، باقی اعضا به تب و بی‌خوابی دچار می‌شوند.

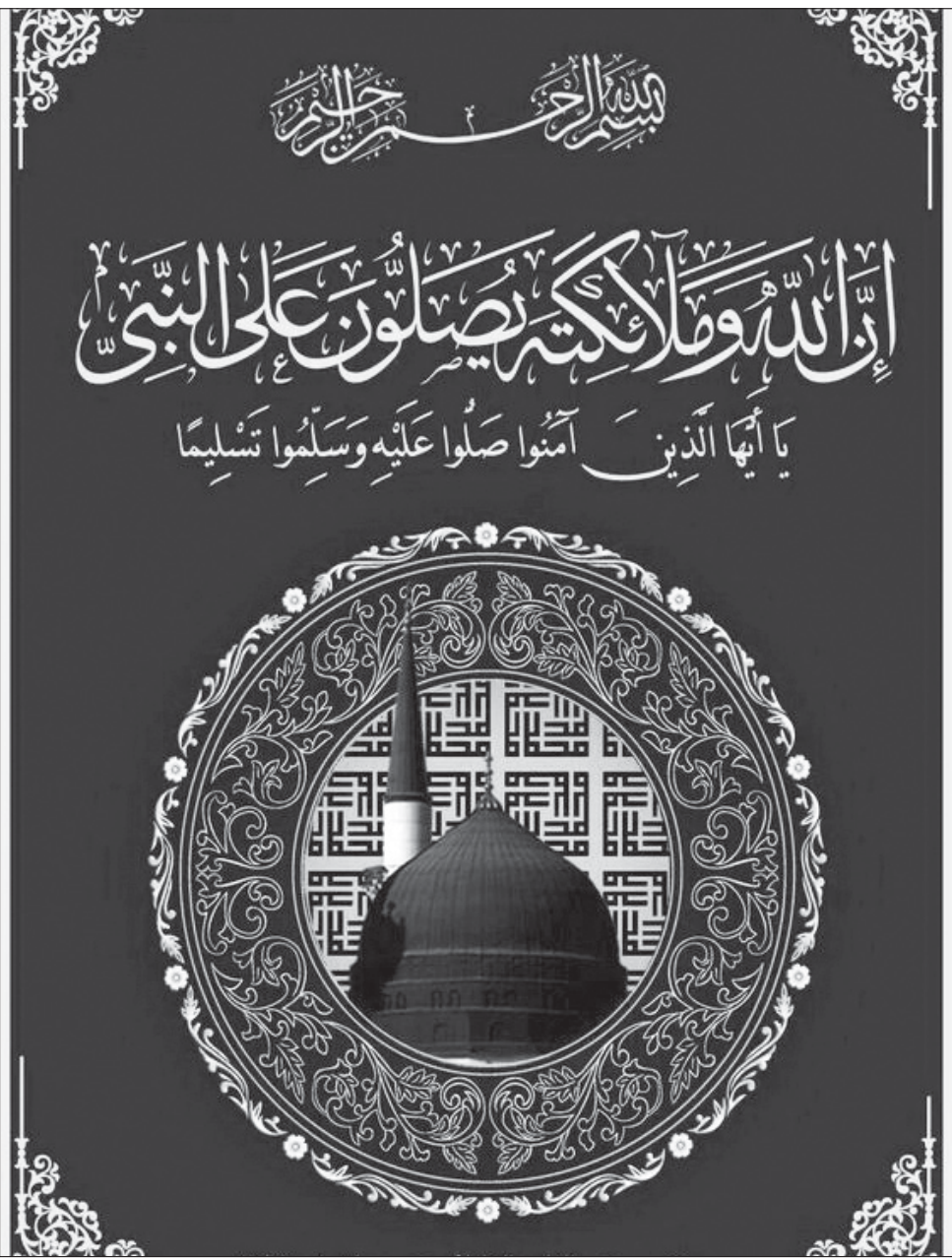
۳۰. مردم مانند دلدانه‌های شانه با هم برابرند.

## نظرها و اندیشه‌ها

۴۱. با خانواده خود به سر بردن، از گوشه مسجد گرفتن، نزد خداوند پسندیده‌تر است.
۴۲. بهترین دوست شما آن است که معایب شما را به شما بنماید.
۴۳. دانش را به بندِ نوشتن درآورید.

# صد در نبوی

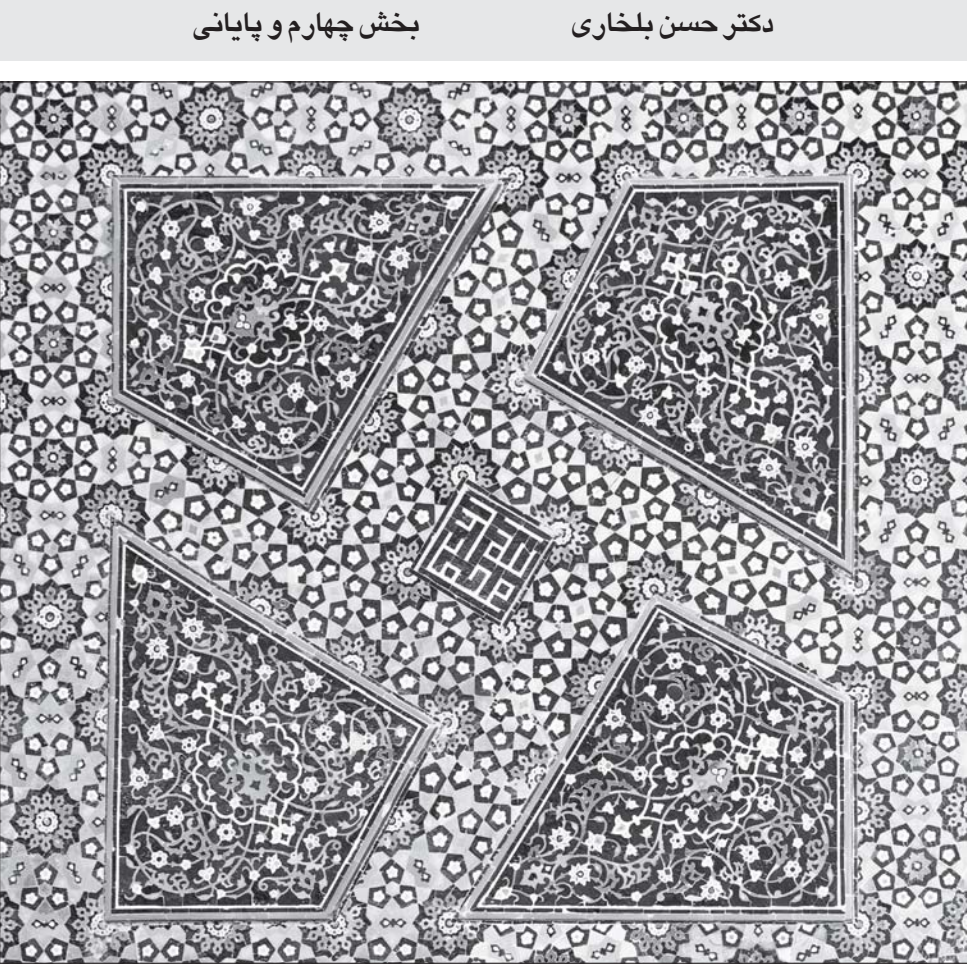
**صد سخن کوتاه از پیامبر اکرم (ص) به انتخاب و ترجمهٔ استاد شهید آیت‌الله مر تضی مطهری**



۴۴. تا دل درست نشود، ایمان درست نخواهد شد و تا زبان درست نشود، دل درست نخواهد بود.
۴۵. تا عقل کسی را نیازموده‌اید، به اسلام آوردن او وقتی مگمارند.
۴۶. تنها به عقل می‌توان به نیکی‌ها رسید. آن که عقل ندارد، از دین نهی است.
۴۷. زبان نادانان بیش از ضرری استست که تنهاکاران به دین می‌رسانند.
۴۸. هر صاحب‌خردی از امت مرا چهار چیز ضروری است: گوش دادن به علم، به خاطر سپردن و منتشر ساختن دانش و بدان عمل کردن.
۴۹. مؤمن از یک سوراخ دو بار گریذه نمی‌شود.
۵۰. من بسرای امت خود، از بی‌تدبیری بیم دارم نه

۳۱. دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است.
۳۲. فقری سخت‌تر از نادانی و ثروتی بالاتر از خردمندی و عبادتی بالاتر از تفکر نیست.
۳۳. دل‌آورترین مردم آن استست که بر هوای نفس غالب آید.
۳۴. دانش بجویید گرچه به چین باشد.
۳۵. شرافت مؤمن در شب‌زنده‌داری و عزت او در بی‌نیازی از دیگران است.
۳۶. دانشمندان نشئهٔ آموختن‌اند.
۳۷. دل‌باختگی، کر و کور می‌کند.
۳۸. دست خدا با جماعت است، و پریشانی می‌زاید.
۳۹. پرهیزکاری جان و تن را آسایش می‌بخشد.
۴۰. هسر کس چهل روز به خاطر خدا زندگی کند، ششمهٔ حکمت از دلش به زبان جاری خواهد شد.

# نسبت کمال و زیبایی در مشارق‌الدراری



صحب، اشاره به صورت ظاهر یا وجه آن ذاتی است و به همین دلیل اصطلاح صبح‌الوجه یا چهره نورانی را به کار می‌برند.
فرغانی تفاوت میان صباحت و ملاحث را در این می‌داند که ملاحث به هر چیزی مرتبط و با همه چیز قابل جمع استست یا به تعبیر او به همه چیز اضافه می‌شود؛اما صباحت جز به وجه اضافه نشود؛ یعنی صباحت صرفا به صورت و وجه عینی بازمی‌گردد، اما ملاحث در همه ابعاد وجودی جاری و ساری است: «صباحتم هم ظهور به صورت تناسب است، اما به وصف بریق و لمعان، چه از مشق از صبح است و اضافهٔ او جز به وجه نکند» و گویند «صبح‌الوجه» به خلاف ملاحث که او را به همه چیز اضافه کنند، هرچند استعمال او در عین بیشتر کند، و اما بهجت گونه خوب است با ظهور سرور و بشارت در وی، و قوله: «به ظهور فی العالمین و تمت» یعنی مظهر آن ملاحث پوشیده لطیف در همه موجودات جز آن سر جمال که وجود یگانه است، نیست، (همان).

فرغانی چنان‌که می‌بینیم، با بیان جمله مشهور «به ظهور فی العالمین و تمت» ملاحث پوشیده لطیف در همه موجودات متش از صبح است و اضافهٔ او جز به وجه نکند و گویند «صبح‌الوجه» به وصف بریق و لمعان، چه از مشق از صبح است و اضافهٔ او جز به وجه نکند» و گویند «صبح‌الوجه» به خلاف ملاحث که او را به همه چیز اضافه کنند، هرچند استعمال او در عین بیشتر کند، و اما بهجت گونه خوب است با ظهور سرور و بشارت در وی، و قوله: «به ظهور فی العالمین و تمت» یعنی مظهر آن ملاحث پوشیده لطیف در همه موجودات جز آن سر جمال که وجود یگانه است، نیست، (همان).

۵۱. خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد.
۵۲. خداوند مؤمن صاحب حرقه را دوست دارد.
۵۳. تملق، خوی مؤمن نیست.
۵۴. نیرومندی به روز بازو نیست، نیرومند کسی است که بر خشم خود غالب آید.
۵۵. بهترین مردم، سودمندترین آسان به حال دیدگان‌اند.
۵۶. بهترین خانه شما آن است که یثیمی در آن به عزت زندگی کند.
۵۷. چه خوب است ثروت حلال در دست مرد نیک.

۵۸. رشته عمل، از مرگ بریده می‌شود مگر به سه وسیله: خیراتی که مستمر باشد، علمی که همواره منفعت برساند، فرزند صالحی که برای والدین دعای خیر کند.
۵۹. پرستش‌کنندگان خدا سه گروهند: یکی آنان که از ترس عبادت می‌کنند و این عبادت «بردگان» است؛ دیگر آنان که به طمع پاداش عبادت می‌کنند و این عبادت «مزدوران» است؛ گروه سوم آنان که به خاطر عشق و محبت عبادت می‌کنند و این عبادت «آزادگان» است.
۶۰. سه چیز نشانه ایمان است: دستگیری با وجود تنگدستی، از حق خود به نفع دیگری گذشتن، به ناشجو علم آموختن.
۶۱. دوستی خود را به دوست ظاهر کن تا رشته محبت محکم‌تر شود.
۶۲. مؤمن دین سه چیز است: فقیه بدکار، پیشوای ظالم، مقدس نادان.
۶۳. مردم را از دوستانشان بشناسید؛ چه، انسان همخوی خود را به دوستی می‌گیرد.
۶۴. گناه پنهان به صاحب گناه زیان می‌رساند، گناه آشکار به جامعه.
۶۵. در بهبود کار دنیا بکوشید؛ اما در کار آخرت چنان کنید که گویی فردا رفتنی باشید.
۶۶. روزی را در فقر زمین بچوید.
۶۷. چه بسا که از خودستایی، از قدر خود می‌کاهد و از فروتنی، بر مقام خود می‌افزاید.
۶۸. خدایا! فراع‌ترین‌ روزی مرا در پیری و پایان زندگی گرامت فرما.
۶۹. از جمله حقوق فرزند بر پدر، این است که: نام نیکو بر او بگذارد؛ و نوشتن به او بیاموزد؛ و چون بالغ شد، او را همسر انتخاب کند.
۷۰. صاحب قدرت، آن را به نفع خود به کار می‌برد.

۷۱. سنگین‌ترین چیزی که در ترازوی اعمال گذارده می‌شود، خوشخویی است.
۷۲. به امر شایسته‌توجه خردمند است؛ بهبود زندگانی، توشه آخرت، عیش حلال.
۷۳. خوشا کسی که زیادی مال را به دیگران ببخشد و زیادی سخن را برای خود نگاه دارد.
۷۴. مرگ ما را از هر ناصحی بی‌نیاز می‌کند.
۷۵. این‌همه حرص حکومت و ریاست و این‌همه رنج و پشیمانی در عاقبت!
۷۶. عالم فاسد، بدترین مردم است.
۷۷. هر جا که بدکاران حکمروا باشند و نابخردان را گرامی بدارند، باید منتظر بلایی بود.
۷۸. نفرین باد بر کسی که بسار خود را به دوش دیگران بگذارد.
۷۹. زیبایی شخص در گفتار اوست.
۸۰. عبادت هفت گونه است که از همه والاتر، طلب روزی حلال است.
۸۱. نشانه خشودی خدا از مردمی، ارزانی قیمت‌ها و عدالت حکومت آنهاست.
۸۲. نفرین باد بر کسی که شایسته حکومتی است که دارد.
۸۳. تا ناسزا گفتن به جز کینهٔ مردم، سودی نمی‌برد.
۸۴. پس از بت پرستیدن، آنچه به من نهی کرده‌اند، درافتادن با مردم است.
۸۵. کاری که نسنجیده انجام شود، بسا که احتمال

چهارشنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۹ - ۱۸ ربیع‌الاول ۱۴۴۲ - ۴ نوامبر ۲۰۲۰ - سال نود و پنجم - شماره ۲۷۶۹۳

♦♦♦♦
**\*نمی‌توانیم از این اظهار تأسف در باره خودمان خودداری بکنیم که امت پیغمبر آخرالزمان هستیم، اما اگر از هر کدامان بپرسند، نه چند تا سخن از پیامبر(ص) بلدیم حتی لغفلش را هم بلد نیستیم، چه رسد به معنی و تفسیرش و نه از سیره و رفتار پیغمبر می‌توانیم چند کلمه بگوییم!**
♦♦♦♦
زبان دارد.
۸۶. آن که از نعمت سازش با مردم محروم است، از نیکی‌ها یکسره محروم خواهد بود.
۸۷. از دیگران چیزی نخواهید گرچه یک چوب مسواک باشد.
۸۸. خداوند دوست ندارد که بنده‌ای را بین یارانش با امتیاز مخصوص ببیند.
۸۹. مؤمن خنده رو و ششوخ است، و مناقق عبوس و خشمناک.
۹۰. اگر فال بد زدی، به کار خود ادامه بده و اگر گمان بد بردی، فراموش کن و اگر حسود شدی، خوددار باش.
۹۱. دست یکدیگر را به دوستی بفشارید که کینه را از دل می‌برد.
۹۲. چه صبح کند و به فکر اصلاح کار مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.
۹۳. خوشرویی کینه را از دل می‌برد.
۹۴. مبادا که ترس از مردم، شما را از گفتن حقیقت بازدارد!
۹۵. خردمندترین مردم کسی است که با دیگران بهتر بسازد.
۹۶. در یک سطح زندگی کنيد تا دل‌های شما در یک سطح قرار بگیرد. با یکدیگر در تماس باشید تا به هم مهربان شوید.
۹۷. هنگام مرگ، مردمان می‌پرسند: «از ثروت چه باقی گذاشته؟» فرشتگان می‌پرسند: «از عمل نیک چه پیش فرستاده؟»
۹۸. مغفورترین حلال‌ها نزد خداوند، طلاق است.
۹۹. بهترین کار خیر، اصلاح بین مردم است.
۱۰۰. خدایا، مرا به دانش توانگر سلاز؛ و به بردباری زینت بخش؛ و به پرهیزکاری گرامی بدار؛ و به تندرستی زیبایی ده.
♦♦♦♦

**والفَّحی**

**مولوی بلخی**

**هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست**
**ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟**
**ما به فلک بوده‌ایم، بلر کمال بوده‌ایم**
**باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست**
**خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم**
**زین دو چرا نگذریم؟ منزل ما کبریاست**
**گوهر پاک از کجا؟ عالم خاک از کجا؟**
**بر چه فرود آمدیت؟ بار کنيد این چه جاست؟**
**بخت جوان یار ما، دادن جان کار ما**
**قافله‌سالار ما، فخر جهان مصطفاست**
**از رُخ او مه شکافت، دیدن او بر توافقت**
**ماه چنان بخت یافت، او که کمنبه گداست**
**بوی خوش این نسیم، از شکن زلف اوست**
**شمنهٔ این خیال، زان حق چون واضحاست**
**در دل ما درنگسر، هرد مشت قمر**
**کز نظر آن نظر، چشم تو آن سر چراست**
**خلقت چو مرغی‌بان، زاده و دریای جان**
**کی کند اینجا مقام؟ مرغ کز آن بحر خاست**
**بلک به دریا دریم، جمله در او حاضریم**
**ور نه ز دریای دل، موج بیای چراست؟**
**آمد موج شبنم، کشتی قالب بیست**
**باز چو کشتی شکست، نوبت وصل و لقاست**

جز به مفاهیمی چون عشق، کمال، جمال، جلال، صباحت، ملاحث، وحدت و کثرت تعریف و تبیین نشود. حتی در حوزه فلسفه اسلامی (امثال فارابی و ابن‌سینا) نیز مبنا و نتیجه همین است. البته در حوزه فلسفه و حکمت غربی نیز این معنا ظهور دارد: برای مثال در آرای فلوپین و متکلمان بزرگی چون آگوستینوس، آکوینتی و حتی فلاسفه نامماری چون هگل، حال سؤال این است: اگر زیبایی را ملازم هنر بدانیم (و نمی‌گوییم ملازم ذاتی چون هم افلاطون به تلازم ذاتی هنر و زیبایی اعتقاد نداشتند و هم فلاسفه مدرن و پسامدرن) و زیبایی از منظر حکما و عرفای مسلمان را با مفاهیمی تجربدی چون کمال و جمال و جلال مرتبط و وابسته بدانیم، چگونه هنر که یک امر عینی است، می‌تواند با این مفاهیم تجربدی پیوند یخسورد و یا به عبارتی در ظهور خود از این مفاهیم تجربدی استفاده کند؟

جواب سهل و متعنت است: اولاً در اندیشه اسلامی صور عینیی بازتاب صور عقلی و روحانی‌اند و حتی در مرتبه‌ای رفیع به یکتایی نیز می‌رسند. به تعبیر زیبای میرفندرسکی حکیم بلندنوبتیه درآورده صفتی:

جرخ بااین اختراق، بغز و خوش و زیبایستی
صورتی در زیر دراز آنچه در بالاسستی
صورت زیرین بر تزیان معرفت
برورد بالا، همی با این خود یکتاستی

این سخن را در نیايد هیچ فهم ظاهری
گر ابونصرسنی و گر بوعلی سیناستی
به عبارتی حکمای مسلمان ظاهر را نقطه مقابل باطن نمی‌بینند که عین ظاهر (هنر) با حقیقت باطن (جمال و حسن) قابل جمع و نسبت نباشد، که اگر ظاهر نقطه مقابل باطن بسود، هرگز در حق جمع نگردد: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» (حدید: ۳).

ثانیاً هنر اسلامی در ظهور خود، جهانی چندلایه و تو در تو دارد به نقشی اسلمی (چه گاهیچه چن هندسی) بنگرید. حقیقتاً هنرمندی ظاهر و باطن در صورت آن جلوه ندارد؛ نقوشی که هم مصور طبیعت‌اند، هم نیستند؛ زیرا در برخی‌تی خانه دارند که رمز نسبت میان هستی مجرد (یا معقول) با این طبیعت مجسّد (یا محسوس) است. هنر و زیبایی سواکتین این برزخ یا به تعبیر حکمای مسلمان همان عالم مثال‌اند. می‌توانست:

۱. نگارنده کامل این بحث را در کتاب در باب زیبایی (زیبایی‌شناسی در حکمت اسلامی و فلسفه غربی) نشر دانشگاه تهران آورده است.

– بلخاری قهی، حُسن (۱۳۹۲)، جامعه‌شناسی اخلاقی هنر، تهران: سوره مهر.

– بلخاری قهی، حُسن (۱۳۹۸)، در باب زیبایی (زیبایی‌شناسی در فلسفه غربی و حکمت اسلامی)، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.

– جامعی، عبدالرحمن (۱۳۷۶)، تائیه عبدالرحمان جامی (ترجمه تائیه ابن‌فارض، تصحیح صادق خورشا)، تهران: نشر نقطه

– جودی نعمتی، ارکک (۱۳۸۴)، فروغ رخ ساقی (ترجمه قصیده تائیه کبری و تائیه صفرای ابن‌فارض)، تهران: مؤسسه فرهنگی اهل قلم.

– حافظ، محمد شمس‌الدین (۱۳۷۰)، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تهران: نشر طوق.

– فرغانی، سعیدالدین سعید (۱۳۵۷، ۱۳۹۸)، مشارق‌الدراری (مقدمه و تعلیقات سعیدالدین آشتیانی)، مشهد: انجمن فلسفه و عرفان اسلامی.

– فلوطین (۱۳۶۶)، دوره آثار فلوطین (تاسوعات)، ترجمه محمدحُسن لطفی. چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزم.



















یکی از وقایع تلخ و فراموش‌ناشدنی دوران دفاع مقدس که در روزهای آغازین آن با وجود مقابلهٔ قهرمانانهٔ مدافعان خرمشهر -اسم از نیروهای نظامی و گروه‌های مردمی- و ایستادگی شجاعانه آنان در مقابل نیروهای تا بن دندان مسلح دشمن اتفاق افتاد، اشغال مظلومانه این شهر مقاوم است که در ۴ آبان ۱۳۵۹ اتفاق افتاد و تا ۳ خرداد ۱۳۶۱ ادامه داشت.

در آغاز، تنها مدافعان خرمشهر یکان کوچکی

متشکل از نیروهای تکاور دریایی و نیروهای مردمی با تجهیزات نامناسب بود. این نیروها تا آخرین نفس با حماسهٔ افرینی نتوانستند مدت

روز در مقابل دشمن با قدرت عظیم مقاومت کنند.

عملیات پدافندی خرمشهر که حاصل ۳۴روز نبرد شدید و خونین بود، دشمن را در تحقق طرح اشغال ۳ روزه خرمشهر ناکام گذاشت و با جود عبور دشمن از رودخانه کارون در محور ارومهر در ۲۱ مهر ۵۹ و رسیدن به نزدیکی جاده خرمشهر – آبادان با پدافند یکان‌های تکاور دریایی در ایستگاه‌های ۷ و اسکله ۱۲ آبادان متوقف شد. اگر چه در عملیات پدافندی خرمشهر عناصری از نیروهای زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای مردمی شرکت فعال داشتند، مقاومت سرشناخته و حماسه آفرینی تکاوران در ۳۴روز نبرد نابرابر در برابر دشمن، برگ زرینی در تاریخ نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران آفرید.

اما ابعاد مختلف این نبرد با وجود تلاش‌های قابل توجه فعالان حوزه فرهنگ و هنر تاکون به طور کامل و مناسب، برای افشار مختلف جامعه و بویژه نسل جوان و آینده‌ساز کشور تبیین نشده و برخی از زوایای آن ناشناخته مانده است. در این نوشتار گوشه‌ای از مجاهدت‌های تکاوران نیروی دریایی و دانشجویان دانشگاه افسری ام‌لی(ع)، نیروی زمینی ارتش دفاع ۳۴ روزه از خرمشهر، روایت شده است.

**خرمشهر در ابتدای جنگ**

در روز سی‌ویکم سپهریروزماه ۱۳۵۹ با حمله هوایی جنگنده‌های دشمن به فرودگاه‌های مهم کشور، جنگ عراق علیه ایران آغاز و صدام‌حسین پس از لغو یک‌طرفه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، با بهره‌گیری از ۱۲ لشکر مجهز و آموزش‌دیده به مرزهای جنوبی و غربی ایران تجاوز کرد. تصرف خرمشهر، یکی از اهداف مهم و ابتدائی عراق در خوزستان بود که صدام با صراحت در سخنان خود بر تصرف یک روزه آن تأکید می‌کرد. این شهر بندری در جنوبی‌ترین منطقه خوزستان و در جوار رودهای خروشان اروندرود و کارون واقع و در هنگام آغاز جنگ تحصیلی دارای صد و پنجاه هزار سکنه بود. وجود گمرک خرمشهر و انبارهای پر از کالای آن و نزدیکی به پالایشگاه و تأسیسات نفتی آبادان که از اهمیت استراتژیک برای ایران برخوردار بود اشغال آن را توجیه می‌کرد. البته از ماهرآقبل از تهاجم عراق، فعالیت‌های ابتدایی عناصر ضدانقلاب در برخی از شهرهای خوزستان در جمله خرمشهر آغاز شده و بآیدی و سرزن پنجم رژیم بعث عراق (که به «انصار» معروف بودند) تزلزل می‌کردند تا با اقدامات تروریستی مانند بمب‌گذاری

در اماکن و میادین عمومی و شهادت تعداد زیادی از افراد بومی منطقه، به آتش‌کشیدن کشتی‌های تجاری(۱۸ تیرماه ۱۳۵۸) و یا به گروگان گرفتن تعدادی از مقامات و مسئولان محلی (مانند شهید محمدجهان‌آرا، فرمانده سپاه خرمشهر) زمینه‌تأمنی و ناراضیاتی عمومی را در میان هموطنان عرب‌زبان خوزستان و خرمشهر فراهم کنند. با آغاز جنگ، تصرف برق‌آسای خرمشهر به عنوان اصلی‌ترین هدف چپه نیروهای نیروهای دشمن مطرح شد

صدام به علت نداشتن شناخت کافی از روحیه رزمندگان و خطای محاسباتی، تنها دو گردان را برای اشغال شهر و از طریق مرکز شلمچه راهی خرمشهر کرد.

در ابتدا دو گردان زرهی و کمپانیزه به همراه گردان دژ خرمشهر (گردان ۱۵۱) از لشکر ۹۲ زرهی خوزستان، تکاوران دریایی بوشهر به استعداد ۷۰۰ نفر، رزمندگان ژاندارمری و شهرنباری به استعداد ۱۸۵ نفر در کنار نیروهای بومی و سپاه پاسداران، وظیفه اصلی دفاع از شهر را برعهده‌داشتند.

اما در ادامه و بعد از پنجم مهرماه با اعزام گردان یکم تکاور دریایی مرکز آموزش منجیل به استعداد ۲۷۰ نفر، دو گردان از دانشجویان دانشگاه امام علی(ع) نیروی زمینی ارتش به استعداد ۶۴۰ نفر، کارکان هوانیروز به تعداد ۱۷۵ نفر، گردان دریافان به استعداد ۳۸۰ نفر که از تهران، گروه فدائیان اسلام به استعداد ۱۲۰ نفر و ورود نیروهای مردمی از سایر مناطق، مدافعان شهر افزایش یافتند که حضور نیروهای مردمی لرستان در شهر از سایر استان‌ها چشمگیر و پرشورتر بود.

آموزش نظامی مدافعین و نیروهای مردمی خرمشهر زیرنظر سرهنگ شریف‌النسب و در مسجد جامع این شهر انجام می‌شد. در دفاع از خرمشهر تام بزرگانی مانند امیر دربادار سیاری، شهید سرگرد(سرهنگر ) اقارب پرست، شهید سروان زارعیان جهومی (که بعد از آزادسازی خرمشهر به شهادت رسید)، شهید سروان امیری، سرهنگ شریف‌النسب، سرشار شهید سیدجواد هاشمی، شهید حجت‌السلام شریف فتوتی، شهید سروان تهمتن، شهید سروان جوانشیر، شهید سروان اصلاتی، مرحوم دربادار دوم داریوش فرضایی، ناخدا هوشنگ صمدی، سردار سرلشکر رحیم صفوی، مرحوم سرهنگ علی قمری و سردار شهید محمد جهان‌آرا در تاریخ دفاع مقدس می‌درخشید.
تا روز چهارم آبان‌ماه ۱۳۵۹ پس از مقاومت ۳۴ روزه رزمندگان اسلام و سقوط غمبار خونین‌شهر عزیز، مدافعان مظلوم آن با جنگ‌افزارهای اندک اما با ایمان و شهامت در مقابل لشکرای مجهز دشمن که از پشتیبانی مطلوب هوایی هم برخوردار بودند، حماسه های بی‌بدیلی آفریدند.

**نقش تکاوران دریایی در دفاع از خرمشهر**

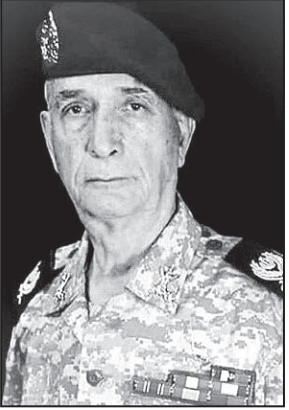
تکاوران دریایی بوشهر یکی از مهم ترین واحدهای زیده نظامی خرمشهر بودند که گروهائی از آنان به استعداد ۹۰ نفر به فرماندهی نایوان دوم عیسی حسینی‌ای از ماه‌ها قبل از هجوم عراق و از بهار ۱۳۵۸ در خرواست استاندارد وقت خوزستان و با هدف مقابله با تحرکات تجزیه‌طلبانه گروهک ضدانقلاب «جبهه خلق عرب» به چند شهر از



سرلشکر شهید اقارب پرست



سروان شهید مهدی تهمتن



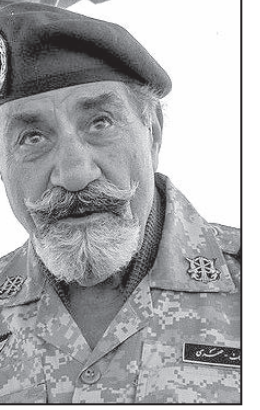
دریادار دوم مرحوم داریوش فرضایی



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ مرحوم علی قمری



ناخدا هوشنگ صمدی



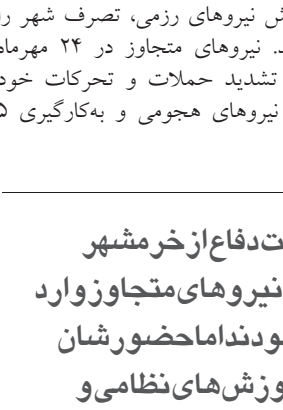
سردار شهید محمد جهان آرا



سروان شهید زارعیان



سرهنگ شریف النسب



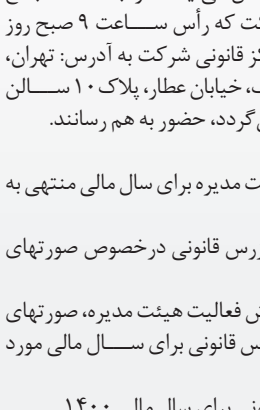
سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



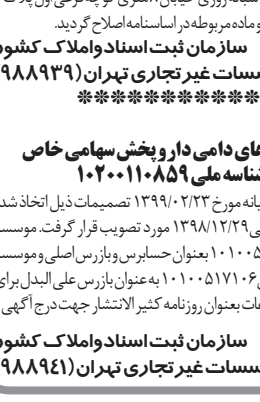
سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب



سرهنگ شریف النسب























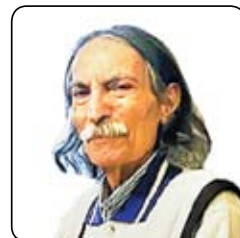




ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات  
چهارشنبه ۱۲ آبان ۱۳۹۹  
سال نهم - شماره ۲۷۶۹۲



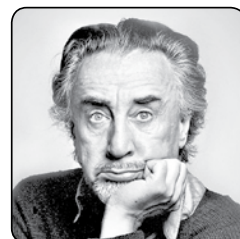
در ژرفای  
کلمات  
۲



یادی از  
ناصر ایرانی  
۳



سفری به  
هندوستان  
۴ و ۵



رومن گاری  
وقصه توفان  
۶



اهدای جایزه بنیاد موقوفات افشار  
به احترام دکتر محمد رضا باطنی





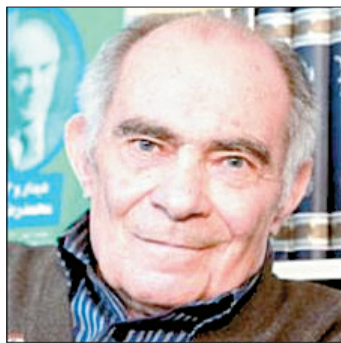
● سید مسعود رضوی

## به احترام دکتر محمدرضا باطنی

در این یادداشت می‌خواهم ادای دین کنم به یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان فرهنگ ایرانی و زبان پارسی و اندیشهٔ انسانی در کشورمان، یعنی جناب استاد دکتر محمدرضا باطنی؛ مردی که به تمامی معنا سرمایه و ذخیره و سرمشق بی‌مانندی در عصر ما محسوب می‌شود. خبر خوش و دلیل این توجه، بیست و هفتمین جایزهٔ ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار بود که به دکتر باطنی عزیز و گرمی اهدا شد. شاید اگر استاد دانشور ما که خود فرهنگ مجسم و از هر نظر دانشوری عالی مقام محسوب می‌شود، در هر جای دیگری می‌زیست و چنین خدمات و آثار و تأثیراتی در فرهنگ و علوم انسانی برجای می‌نهاد، نه تنها عضو عالی فرهنگستان‌ها، که استاد و نماینده‌ای می‌بود که شرایط را از هر لحاظ برای آموزش و پژوهش و ظهور ایده‌ها و ابداعات و اندیشه‌هایش فراهم می‌ساختند. اما چه باید کرد؟ در کشور ما، دل‌های مردم با فرهنگ و فرزندان است که قردان بزرگان فرهنگ بوده و نگاه جوانان و دانشجویان و پژوهشگران است که به شخصیت‌هایی چون محمدرضا باطنی و علی محمد حق‌شناس و احمد تفضلی و ژاله آموزگار و غلامحسین صدیقی افشار و پیش از آنها در غلامحسین مصاحب و مجتبی مینوی و عبدالحسین زرین‌کوب و پرویز ناتل خانلری و بسیاری دیگر به احترام و تکریم می‌نگرند. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار که از شایسته‌ترین و محترم‌ترین نهادهای فرهنگی ایران عزیز است، به برکت وجود گرانقدر زنده یاد استاد ایرج افشار دوام و قوامی بیش یافت و دامنهٔ خدماتش به فرهنگ ایران و تاریخ میهن و زبان و ادب پارسی، هر روز تلاطم دارد. یزدان پاک را نباش می‌کنیم که چنین نامداران و ارجمندان در گزارش و پژوهش و نگرش و نگاهیانی فرهنگ ایران وجود و حضور دارند.

بنیاد موقوفات، در غیاب دانشگاه و فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به چهره‌ای نگریست و آن را برگزید که وجودش در هر نهادی موجب نکویی و والایی و ارزشی بی‌جایگزین خواهد بود. بنا به حال ما که از چنین اوستادان و دانشورانی بی‌بهرایم و در غوغای نوسوادان و بلکه بی‌سوادان در دانشگاه‌های آزاد و غیرآزاد، دولتی و خصوصی، پیامی و پیامکی، کاربردی و بی‌کاربرد، در شهرهای بزرگ یا در شهرک‌ها و بخش‌های دور افتاده، باطنی و بسیاری چون او را خانه‌نشین و مشمول قهر و اخم دستگاه‌های آموزش عالی و دانی کرده‌ایم. به راستی نام و احترام بزرگان را اگر ما خود پاس نداریم، چگونه از این نهادها و آن دیدگاه‌های فاقد دید و دانش‌طلب کنیم و لذا بهتر آن که این سخن بگذاریم تا وقت دگر، گلايه و شکایت هم به گمانم بیهوده است. آنچه را همه می‌دانند نباید جار زد و باز گفت!

از بنیاد افشار سیاست‌سازان و بی‌پند نکته‌دربارهٔ دکتر محمدرضا باطنی عزیز که ضمن علاقه به زبان پارسی و ساختارها و ادبیات کهن و ارجمند آن،



### فلسفهٔ زندگی/ بخش پنجم

## زیستن در ژرفای کلمات



● دکتر محمد حسین غیانی

را می‌دهد. ۱۰۹- نمی‌شود با تفکر مثبت مرگ را تاراند؛ مثل این می‌ماند که با خودت فکر کنی «فردا خورشید از غرب طلوع خواهد کرد. از غرب. از غرب.» هیچ ثمری ندارد. ۱۱۰- احساس گناه روح‌نابودکن یک نفر دیگر می‌تواند دلیلی برای زیستن باشد. ۱۱۱- برآوردن آخرین آرزوی یک روبه‌موت کثیف‌ترین کاری است که می‌شود در حقیقت کرد. نمی‌فهمی که نمی‌خواهد؟ آرزوی حقیقی‌اش این است که نمیرد. ۱۱۲- همیشه همین‌طور است- نمی‌شود یک پیروزی کامل به دست آورد، همیشه یک جای کار می‌لنگد. ۱۱۳- تبدیل شدن به شمایلی اجتماعی مثل دوست‌شدن با یک سگ وحشی بود در حالی که تمام جیب‌هایت پر از گوشت است. ۱۱۴- فکر کردم شاید مردم باید درک کنند پارتی‌بازی لزوماً به معنای ترقی یک ابله نیست. ۱۱۵- اگر بداند این عوضی‌ها چقدر این عوضی‌ها کار می‌کنند دیگر کلامی در ضدیت با آدم‌های موفق از دهان‌تان خارج نمی‌شود و خودتان هم دیگر دوست ندارید جزء دارودسته‌شان باشید. ۱۱۶- بشر مثل آدمی است که در شلوار خودش خرابکاری کرده و دوره افتاده و می‌گوید «این پیراهن جدیدم قشنگ است؟» ۱۱۷- اعتقاد دارم نابرابری محصول سرمایه‌داری نیست بلکه محصول این واقعیت است که در جمعیت متشکل از دو مرد و یک زن، مردی که قد بلندتر است و دندان‌های مرتب دارد زن را به دست می‌آورد. بنابراین اعتقاد دارم اقتصاد ریشه‌ی نابرابری نیست، دندان‌های مرتب است. ۱۱۸- اگر دموکراسی عملکرد درست داشته باشد دولت کاری را انجام می‌دهد که مردم می‌خواهند. مشکل این‌جاست که مردم چیزهای مزخرفی می‌خواهند! مردم ترسو هستند و طماع و خودمحور و تنها چیزی که برای‌شان مهم است امنیت اقتصادی‌شان است! ۱۱۹- عادات آدمی که یک عمر تنها زندگی کرده نفرت‌انگیز و ناشکستگی است. ۱۲۰- دموکراسی همین‌ش جالب است: می‌توانی به شکل مشروع وارد مجلس شوی در حالی که هنوز ۴۹.۹ درصد از مردم کوچه و بازار با تردید و نفرت نگاهت می‌کنند. ۱۲۱- حق با بودایی‌ها است. آدم‌های گناهکار به مرگ محکوم نمی‌شوند، به زندگی محکوم می‌شوند. ۱۲۲- تماس برقرار کردن با کسی که رهایت کرده کار پر مخاطره‌ای است؛ هر کار هم بکنی باز درماندگی‌ات آشکار می‌شود. ۱۲۳- این را از من بشنود: هیچ‌ان و انتظار سفر موقعی که پاسپورت تقلبی دست‌تان است چند برابر می‌شوند. ۱۲۴- جنایتکارهای حرفه‌ای و فلاسفه به شکل شگفت‌انگیزی در خیلی چیزها اشتراک دارند- هردو با جامعه تضاد دارند، هردو با قوانین تغییرناپذیر خودشان زندگی می‌کنند و از هیچ‌کدام والد به‌دریخت‌تری در نمی‌آید. ۱۲۵- یک خانه فقط یک خانه نیست- صحنه‌ی نمایشی است که بخشی از زندگی‌ات روی آن اجرا شده.

شماری از آدمیان برای زیستن بهتر و انسانی‌تر، تلاش می‌کنند. نوشتن، تلاش من است. این عبارت، روزه ای به شناخت و پوشش انسانی است که به عنوان پزشک اورژانس، هر روز برای نجات جان آدمیان می‌کوشد اما وسعت جان آدمی را در ذهن و روان و ادراک و دانش افراد نیز می‌کاود. کیفیت روحی، در موازنه با جسم و تنی که باید مراقبت شود و سلامت باشد، از هر فرد، انسانی شایسته و ارزشمند می‌سازد. انسانی قابل احترام و نه قابل تحقیر. گزین‌گوی‌های رمان «جزء از کل» نوشته‌ی استیو تولتز (ترجمه پیمان خاکسار، نشر چشمه)، افقی از فلسفه پردازی و بلکه تأملات انسانی است که در وانفسای آشفتهٔ این روزگار می‌تواند ما را و هر کس را به کار آید. گاه یک جستار یا یک بیت، یک راهنمود یا یک ایده، زندگی انسانی را زیر و رو می‌کند و این حقیقت را دوهزار و چندصد سال قبل ارسطو بیان کرد که تاریخ اگر کلیتی دلیخواه از ماجراهای بشر است، ادبیات ژرفای حقیقی آن را بیان می‌کند. کلمه اینهاست... این شما و این هم ادامه گزین‌گویی‌های تولتز، نویسنده جوان و قدرتمند استرالیایی: \*\*\*\*\*

۱۰۱- چیزی که مردم از آدم می‌خواهند این است که طبق قانون‌های خودشان زندگی کنی و هرگز روی پای خودت نبایستی و هیچ حق ویژه‌ای برای خودت قائل نباشی. ۱۰۲- بدترین چیزی که در مورد کسی در جوامع شبیه جوامع ما می‌شود گفت این است که نمی‌تواند شغلش را حفظ کند. تصویر بازنده‌های ریشویی را به ذهن می‌آورد با دست‌هایی ضعیف، که غمگینانه لغزیدن مشاغل از لابه‌لای انگشتانشان را تماشا می‌کنند. ما برای هیچ چیزی به اندازه‌ی شغل احترام قائل نیستیم و هیچ چیز را هم به اندازه‌ی بی‌میلی به کار کردن مایه‌ی بدنامی نمی‌دانیم و اگر کسی بخواهد عمرش را وقف نقاشی یا سرودن شعر کند، اگر شعورش برسد چه چیزی به نفغش است می‌رود توی همبرگر فروشی کار می‌کنند. ۱۰۳- به علاوه، این احتمال قریب به یقین هم هست که راه‌هایی که زمان برهنگی روح‌تان برملا می‌کنید، خود باعث به پایان رسیدن عشق شوند. افشارگری‌های از روی صمیمیت شما شعله‌ای است که قتیله‌ی دینامیت انفجار بی‌بازگشت عشق را روشن خواهد کرد. ۱۰۴- الهامات مستقیم به همان اندازه که نیرومندند، غیرقابل اعتمادند. ۱۰۵- بعضی آدم‌ها حس می‌کنند در حال غرق شدنی و وقتی جلوتر می‌آیند تا بهتر ببینند، نمی‌توانند در برابر وسوسه‌ی پاکداشتن روی سرت مقاومت کنند. ۱۰۶- هر کسی که تخیلی بیش‌فعال داشته باشد، خصوصاً که اغلب تخیلات هم منفی باشند، هرگز نباید از چیزی شگفت‌زده شود. تخیل می‌تواند فجایع قریب‌الوقوع را وقتی مشغول گرم کردن خودشان هستند کشف کند، خصوصاً اگر سوراخ بینی‌ات را باز نگه داری. آدم‌هایی که می‌توانند بدون اشتباه آینده را بخوانند، موهبت بینایی ارزانی‌شان شده یا موهبت گمانه‌زنی؟ ۱۰۷- دکترهای چاق به اندازه‌ی آرایشگرهای کچل غیرقابل اعتماد هستند. ۱۰۸- گاهی فکر می‌کنم حیوان انسان برای زنده ماندن غذا و آب احتیاج ندارد؛ غیبت جواب همه‌ی نیازهایش



بسیاری از کارهای فکری و قلمی وی مشاهده کرد. این شر و شور در رگ و خون او جریان داشت؛ هنوز گام در جهان نوجوانی نگذاشته بود که وارد سیاست و حزب‌بازی شد؛ سازمان جوانان حزب توده! اما او آن قدر مرد بود که وقتی دید چیزی نمانده که از ترکستان سردرآورد، ادامه ندهد و زود گام پس بنهد و ترکستان را وا بنهد برای کسانی که چشمان‌شان آلبوکیلاس می‌چیدند و وهم و خیال برشان داشته بود که پیچ‌ومهره جهان و جهانیان در دست رفقای «کرملین» نشین است و بس!

او گفت: «بهترین نسلی که می‌شناسم و خیلی برای من عزیز است، نسلی است که رفتند و شهید شدند.» زیرا همان نسل بود که جهان‌بینی او را درگون کرد و تغییر داد.

مرگ این نویسنده ایرانی، بی‌سر و صدا رخ داد؛ در خانه‌اش، بازتاب و دنباله چندان در مطبوعات به ویژه در رادیو و تلویزیون نداشت. و سفارش فرجامین «گرگ تنها»<sup>(۷)</sup> ایرانی بس قشنگ بود: قلم مال مردم بود؛ تن و جانم هم، پس سفارش می‌کند جسم بی‌جانش را به دانشگاه تهران اهداء کند.<sup>(۸)</sup> آری! این آخرین سفارش به یادماندنی پر ارج و اجر زنده‌یاد ناصر ایرانی، آملی را به یاد این سروده جناب مولانا می‌اندازد:

«هر موی من از عشقت بیت و غزلی گشته

هر عضو من از ذوق، خم عسلی گشته.»

روانش شاد باد!

\*الیگودرز- ۸ آبان‌ماه ۱۳۹۷ خورشیدی برابر با

اربعین حسینی

#### پی‌نوشت‌ها:

۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱. ایرانی، ناصر. «عروج». کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. چاپ دوم ۱۳۴۴.

۶ ایرانی، ناصر. «تورآباد دهکده من». دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ اول ۱۳۴۷.

۷. برگرفته از نام «عترافات گرگ تنها» کتاب خاطرات و یادمان‌های ادبی، سیاسی و اجتماعی ناصر ایرانی است به قلم خودش.

۸. «مرحوم ناصر ایرانی وصیت کرده بود که چون قلمش را در تمام عمر به مردم هدیه داده، جشمش را نیز از طریق دانشگاه وقف مردم کند و بدین ترتیب کل اعضای بدن آن مرحوم به دانشگاه علوم پزشکی تهران اهداء شد.» (تابناک)



• گودرز گودرزی (مجید)

یادداشتی به یاد نویسنده ویراستار، پژوهشگر

و مترجم فقید ناصر ایرانی

## در هیاهوی سکوت



پیرمرد روی نیمکت نزدیک محل بازی بچه‌ها نشسته بودند و سرگرم گپ و گفت. نمی‌دانم چه گفتند که آن که عصا داشت، ته عصایش را به زمین کوبید و به همراه آن دو نفر، زد زیر خنده.

«حدود بیست سی متر سینه خیز پیش رفتند و در پناه تخته سنگ‌های عظیمی قرار گرفتند که در مهتاب برق می‌زدند.»<sup>(۳)</sup>

سرم را بلند کردم. پیر مردها همچنان روی همان نیمکت نشسته بودند؛ این‌بار اما ساکت و بدون جنب‌وجوش. کارگر مسن را دیدم که با فاصله کمی از گروه پیر مردها، بخشی از شیلنگ آبی‌رنگ طول و دراز را روی شانه‌اش گذاشته بود و بقیه شیلنگ را دنبال خود می‌کشید. پیش خودم گفتم: «فصل بهار فصل باران است. در این فصل آیا آبدادن به چمن‌ها کار بیهوده‌ای نیست؟» و با این خودگویی، رفتم سروقت کتاب.

«کنون نیز که به دیواره جلویی کامیون تکیه زده بود و چشم به جاده دوخته بود که زیر چرخ‌های کامیون جریان داشت، وجود رودخانه را، حرکت رودخانه را حس می‌کرد.»<sup>(۴)</sup>

ناگهان تکان خوردم و دلم هری ریخت! تو گویی آن صدای بلند دلپره‌آور از فراز ابرها برخاسته بود تا آسمان نیلگون را دو شقه کند! به دنبال آن صدای وحشت‌ناک، قارقار کلاغ‌های پارک هم بلند شد. تعدادی‌شان به سویی پرواز کردند و باقی‌مانده‌شان از این شاخه به آن شاخه می‌پریدند و بی‌تابی می‌کردند. پیر مردها را دیدم که از روی نیمکت بلند شده و آسمان را می‌کاویدند. کارگر مسن همچنان که با یکدست شیلنگ را گرفته بود، دست دیگرش را سایه‌بان چشم‌هایش کرده بود و او هم در آسمان دنبال چیزی می‌گشت. صدای بی‌خبر و ناگهانی هرچه‌قدر هم باشد، تکان‌دهنده است و آدم را شوکه می‌کند. من هم همین‌که نگاهام را از زمین کندم و به بالا چشم دوختم، صداهای دیگری همه فضای پارک و اصلاً تمام شهر را دربرگرفت. ضدهوایی‌ها به هوایمایی که دیوار صوتی را شکسته بود آتش می‌گشودند؛ آتشی بی‌هوده! هوایم‌های دشمن عراقی می‌بایست خیلی جلوتر آسمان شهر را پشت سر گذاشته باشد. صحبت از بمباران شهرهاست در سال ۱۳۶۵؛ سی و دو سال پیش.

«مجروحان را بغل هم خوابانده بودند یا نشانده بودند کف نمازخانه. صدای ناله، فضای چادر را پر کرده بود و سرخی خون، کف آن را.»<sup>(۵)</sup>

روان شاد ناصر ایرانی داستان‌نویسی بود که نوشتن

اشاره: دوم آبان سالروز درگذشت ناصر ایرانی بود و فرصت نشد یادی از آن نویسنده و مترجم و محقق باذوق و شریف داشته باشیم. او اساساً فردی بی‌هیاهو و سختکوش بود که زایه قلم را با دنیا عوض نمی‌کرد. به همین مناسبت در این شماره نوشتار زیر برای تجلیل و یادکرد زنده یاد ناصر ایرانی به خوانندگان دانشور و عالی‌مقام تقدیم می‌شود.

\*\*\*\*\*

خب؛ «ناصر ایرانی» هم رفت. ۸۱ سال نه تنها سن خوبی برای مُردن است، بل در این دوران لبریز از دغدغه و تالواسه و استفاده از خوراکی‌های شیمیایی و مصنوعی و هرمونی و پلاستیکی، سن بالایی هم است. و پوست نویسنده کتاب «عروج» عجب مقاوم و ایستا بود که کالبد او را تا ۸ دهه در خود جا داده بود!

حالا چرا ابتداء از عروج نام بردم؟ این نخستین کتاب ایرانی بود که به دستم رسید. خوب به خاطر دارم این داستان را نه در خانه که در یگانه بوستان (پارک) زادگاهم - الیگودرز - مطالعه کردم: پارک شهر. نشسته روی نیمکت؛ زیر تابش نه‌چندان تیز و گرم آفتاب بهاری؛ با فاصله اندکی با کارگری مسن که شیلنگ به دست به چمن‌ها آب می‌داد و گروهی پسر بچه که آن‌سوتر پر سر و صداکنان و بی‌خبر از جهان پیرامون‌شان، شاد و سرخوش با توپ کوچک‌شان فوتبال بازی می‌کردند.

«امیر از سمت چپ توپ را تا خط کرنر جلو برد و پس از دریل هوشنگ و فرزاد، توپ را ساتر کرد روی دروازه. مهرداد توپ را با سینه استپ کرد و انداخت جلو پای شاهین. شاهین محکم شوت کرد، ولی توپ خورد به پای دفاع و برگشت.»<sup>(۱)</sup>

نگاهم را از کتاب برداشتم و کنشاند سمت راست؛ آن‌جا که ساختمان قدیمی تک اشکوبه تنها کتابخانه عمومی ساکت و آرام، پیداشدن سر و کله انگشت‌شمار کتاب‌خوانان را انتظار می‌کشید. من اما دوست داشتم کتاب شخصی‌ام را در فضای باز و زیر تابش خورشید بخوانم.

روز دوم بود که «عروج» به‌دست راهی پارک شدم. روی همان نیمکت دیروزی نشستم. آسمان مانند روز گذشته آبی بود؛ فقط چند تکه ابر سفید - که سفیدی و درخشندگی‌شان آدم را به یاد کف پودر رخت شویی توی تشت می‌انداخت - آن بالا خودنمایی می‌کردند.

پیش از آن که کتاب را از جایی که تمام کرده بودم ادامه بدهم، برای چند دقیقه به ابرهای بالای سرم خبره نگاه کردم. نمی‌توانستم از ظاهرشان شکل خاصی را تشخیص بدهم. باوجودی که داشت گردنم خسته می‌شد، اما به نگاه‌کردن ادامه دادم. ابرها از جای‌شان تکان نمی‌خوردند و تغییر شکل هم نمی‌دادند.

«موقعیت ما بسیار خطرناک بود: در سمت چپ‌مان موانع مستحکم سیم خاردار بود و در سمت راست‌مان میدان مین. فقط از جلو، از داخل آن شیار نسبتاً کم عرض صاف، می‌توانستیم پیش برویم که آن هم روبه‌رو بودیم با آتش شدید تیربار و پی‌ام بی.»<sup>(۲)</sup>

کتاب را ورق زدم. متوجه شدم که از بچه‌های فوتبال‌باز دیروز خبری نیست. به جای‌شان سه‌چهارتا





**اشاره: مطلب زیر سفرنامه ای شسپوا و پرنگته از کشور دوست و عزیز و همراه تاریخی و فرهنگی وطن ما هندوستان است. این سفرنامه نکته های مفید و آموزنده و شیرین دارد و در چند شماره به علاقمندان تقدیم می شود.**

\*\*\*\*\*

در نخستین روزهای سال۹۷ راهی هندوستان شدیم تا در آغاز سال نو، دیدارسرزمینی رنگارنگ از ملل و نحل گوناگون را تجربه کنیم. سرزمین ادیان ، مذاهب ، معابد، مجسمه ها و بخورها و رنگهای سرخ و ارغوانی با اقلیمی پرآب و رنگ، بنا به تصور ذهنی که از خاور دور داشتیم و پیش بینی های هواشناسی ، رویارویی با هوای گرم و شرجی چندان دور از انتظارمان نبود اما خوشبختانه از همان روز نخست تا پایان سفر با هوایی لطیف و نرم و آفتابی کم آزار روبرو شدیم. سفر ما ده روزی طول کشید و روی هم رفته از سه شهر دلی، آگرا و جیپور دیدن کردیم در همسفری دوستانی که گذشته از ذوق لطیفی که در ظرافت فرهنگی واجتماعی داشتند اهل صحبت هم بودند و چه به از لذت هم صحبتی دانائی... همین گفتگوها که راجع به دیده و شنیده‌های سرفرصورت می گرفت برلطف و کشش سفر می‌افزود و انگیزه نوشتن گزارش سفر را هم فراهم کرد. هندوستان از دو کلمه هند و استان شکل گرفته که در پارسی به معنی سرزمین پر از آب است و هرجند با برخورداری از باران های موسمی فراوان، کشوری سرسبز و حاصلخیز است اما در نزد جهانیان بیشتر به سرزمین نژادها، زبان‌ها ، آیین‌ها ، و فرهنگ های گوناگون شناخته می‌شود. کشوری با تاریخ و فرهنگ بسیار کهن که به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح بر می گردد، طی هشتصد سال تسلط ایرانیان ، این کشور از فرهنگ ایران و زبان فارسی تاثیرات بسیاری پذیرفته است.زبان فارسی در دوران غزنویان وارد هند شده و در دوران گورکانیان ، زبان رسمی هند گردیده و از این رو شاعران هندی بزرگی نظیر بیدل دهلوی و امیر خسرو دهلوی و حتی اقبال لاهوری به این زبان شعرهای ماندگار سروده اند. زبان فارسی تا پیش از حضور انگلیسی‌ها دومین زبان رسمی و زبان فرهنگی و علمی این کشور به شمار می‌رفته است.

بطور مثال بیش از ۱۵هزار سنگ نوشته پارسی و قرآنی در هند وجود دارند که بسیاری از آنها ثبت میراث فرهنگی و برخی ثبت میراث جهانی در یونسکو شده اند. این حضور قدرتمند زبان فارسی که اکنون در مشهورترین آثار تاریخی این کشور مشهود است تاثیر فراوانی نیز بر زبان‌های هندوستان به‌ویژه زبان اردو به جا گذاشته است. علاوه بر این در حوزه ادیان و عرفان نیز قریابت های زیادی بین این دو سرزمین تاریخی مشرق زمین برقرار است و تیره تفکره اشراف ایرانیان در این کشور گاهی به نقطه کانونی خود بر می خورد و از این رو دیدار این کشور رنگارنگ برای علاقمندان ایران فرهنگی گிரایی خاصی دارد. در هم تنیدگی فرهنگی ایران و هند علاوه بر همجواری تاریخی وتمدنی به روحیه رام و آرام و فرهنگ مداراجویی وانعطاف پذیری مردم هند نیز مرتبط است. که باعث شده در طول تاریخ هندوها با پیروان بسیاری مذاهب مانند اسلام، مسیحیت، بودیسم و...که به راحتی وارد این سرزمین شدند همزیستی و تبادل فرهنگی داشته باشند. به همین جهت هند را «کشور ۷۲ ملت» نیز خوانده اند.

هرچند این کشور هم نتوانسته در برهه هایی از تاریخ خود از بنیادگرایی هندویسم دور بماند، شاهد مثال آن واقعه استقلال هند و پاکستان از یکدیگر است که در پی نزاع های قومی و مذهبی، بسیاری از مسلمانان هند به پاکستان شرقی (بنگلادش) و پاکستان غربی (کشور کنونی پاکستان) مهاجرت کردند و رهبر معنوی و منادی صلح و مدارای این کشور مهاتما گاندی سرانجام جان خود را بر سر این منازعات نهاد اما این وقایع هیچ از تنوع مسالمت آمیز ادیان و مذاهب در این کشور نکاسته است. تنوعی که از ابتدایی ترین مذاهب اسطوره ایی تا کامل ترین ادیان ابراهیمی را در بر می گیرد. نکته‌ای که در این سفر بدان تفضنی جدی‌تر یافتم اینکه هندوها هرگز ماده پرست نبوده اند و اصنام و بت‌های گوناگونی که در اقصی نقاط این کشور برپا داشته اند همگی صورت‌مثلی و

ارباب انواعی از حقایق معنوی محسوب می شوند. فی الواقع ادیان مختلف هند، عالم محسوس را آیینه های حق نما می دانند. این نکته ای بود که هندشناس میرز روزگارمان مرحوم داریوش شایگان در دیداری که سالها پیش از این سفر با او داشتم به نیکی از آن با عنوان «حکمت هندی» یاد می کرد و معتقد بود که در ادیان اسطوره ای غرب از آن نمی توان سراغ گرفت. همچنان که رواداری با طبیعت نیز از وجوه دیگر این حکمت است که هندوها را همواره در صلح با طبیعت نگه داشته و غربی ها را مبتنی بر میانی فکری اشان در تقابل با طبیعت و متصرف بی محابای آن قرار داده است. از این رو مرحوم شایگان تاکید داشت برای درک این حکمت باید به این کشور سفر کرد که پیشینیان به نیکی گفته اند آدمی فره به شود از راه چشم... درینا زمانی که در هند پی جوی معمایی این حکمت هندی بودم خبر رسید که آن حکیم شرق چشم از جهان فرو بسته است. او از نادر اندیشمندان جدی عصر ما بود که با تفکر انتقادی و تحلیلی به واکاوی تمدن‌های کهن آسیایی از یکسو و پی‌جویی مدرنیته غربی از سویی می پرداخت تا شاید با احیای خاطره قومی و ازلی اهالی مشرق زمین به هویت انسان شرقی در این عصر و زمانه مدد رساند. وی مدرنیته غربی را انسجام بخش چهارچوب های حقوقی ، سیاسی و اقتصادی زندگی آدمی در این عصر و زمانه می دانست اما آن را در بازسامانی روحی انسان که حیات درونی او را جان دهد و با جوهر جادویی خویش غنای معنوی بخشد عاجز می دانست از این رو تاکید داشت که در زمانه سیطره مدرنیته غرب نباید از درک حکمت شرق بر کنار بمانیم.

به سراغ من اگر می آید نرم و‌آهسته بیایید...

نخستین مقصد دیدار ما درشهر دلی، مزار گاندی رهبر سیاسی و معنوی هند بود. پس از گذشتن از خیابانی که از دوسویش درختان پرشاخ و برگ با گل های رنگارنگ سر به هم آورده و چندان شاخ و برگ گشوده بودند که گویی گل‌فشان به استقبال میهمانان گاندی آمده اند به محوطه مزار او رسیدیم. به رسم معمول در هند کشف‌ها را کنذیم و با پای برهنه وارد محوطه شدیم.مزار گاندی در محوطه روباز و در زیر سقف آسمان چون خودش در اوج سادگی و بدون هیچ کنبد و بارگاهی انچنان آرام و بی هیاهو است که ناخودآگاه با خود زمزمه می‌کردم؛« به سراغ من اگر می‌آیید، نرم و آهسته بیایید...». آرامگاه او سکویی از سنگ مرمرین سیاه و ساده در وسط چمنزاری پاکیزه و سرسبز بود و شمع‌های کوچکی در اطراف آن روشن بودند و در سکوتی مطلق، آرام و قرار یافته بود هر از گاهی صدای پرندگان و یا نور و صدای فلاش دوربین هایی که می خواستند از زوایای مختلف همه سادگی اش را قاب کنند سکوت و آرامش را بیغم می زد.

در اطرصار محوطه این مزار حصار ی راهروگونه قرار داشت که درباردید آن با مراحل مختلف زندگی گاندی آشنا می شدید؛ از جمله اینکه گاندی در آغوش مادری فداکار رشد کرده و از همان سنین کودکی با مرام آسیب نرساندن به موجودات زنده خو گرفته و به گیاه خواری ، روزه داری برای خودسازی و خالص نمودن خویش و زندگی توام با گذشتت کوشش داشته است . در آنجا در قالب پسترو اسلایدهایی نشان داده می شد که گاندی در طول زندگیش استفاده از هر نوع خشونت برای رسیدن به مقصد پرهیز داشته و فلسفه بی‌خشونتو ای با نام « محکم گرفتن حقیقت » روی بسیاری از جنبش‌های مقاومت بدون خشونت تاثیرگذار بوده است . او می‌گفته :« اگر چیزی حقیقت داشته باشد بقیه پیروز است و دیر یا زود دیده خواهد شد و نیازی به جنگ و خشونت نیست» ویا از قول او آورده بودند: « من چیز جدیدی ندارم که به دنیا یاد بدهم . حقیقت و ضدخشونت بودن همسن کوهها هستند .»

در بخش دیگری از نوشته هایی که بر دیوار نصب شده بود سیر زندگی گاندی را شرح داده بودند که از تحصیلاتش در رشته حقوق در انگلستان می گفت و تجربیاتی که در آنجا داشته و بازگشت او به هندوستان و اشتغال در دادگاه عالی بمبئی و... نکته ایی که بر آن تاکید شده بود آن که وی پس از بازگشت به هند از پوشش غربی دست برداشته و از پارچه تولیدی داخل مرسوم به « خادی »

ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات



چهارشنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۹ - سال نودوپنجم - شماره ۲۷۶۹۳



● دکتر علی‌اکبر جعفری ندوشن

# سفرنوشتِ هند

استفاده نموده است. گاندی و پیروانش پارچه لباسهایشان را از نخي که خود می رشتند تهیه می کردند و دیگران را نیز به این کار تشویق می نمودند. در آن زمان در حالیکه اکثر کارگران هندی بیکار بوده و درآمدی نداشتند ولی مجبور بودند لباسهای مورد نیازشان را از تولیدیهای صنعتی تحت تمک انگلیسی ها خریداری کنند . گاندی معتقد بود چنانکه هندی ها لباسهای خود را با چرخ نخ رسی خود تهیه کنند بهتر از این است که از پارچه های فاستونی انگلیسی باشد. گاندی به راحتی از حرکات مردمی ساده کارهای بزرگ اقتصادی را پیش برد. صنایعی را بیشتر پیگیری می کرد که پایه ای بومی داشته و وابسته نباشد و بر اساس توانمندی داخلی تولید شود. شاید بر همین اساس بود که هندوستان هدفمند در عرصه اقتصاد وارد شد و با تکیه بر صنایع و پتانسیل داخلی پیش رفت .پس از او هندی ها در کامپیوتر بجای سخت افزار سراغ نرم افزار رفتند . هزاران دانشجوی هندی را در زمینه نرم افزار به کار گرفتند و امروز برنامه نویسی و ساخت نرم افزار از صادرات عمده این کشور به کل دنیا است و در این صنعت الکترونیک جزء رتبه های اول نگاهشوند. در صنعت داروسازی و پزشکی هم بسیار پیشرفت کردند ، در صنایع کشتی سازی ، صنایع دریایی ، نظامی و هوا و فضا نیزجزء رتبه های بالا می باشد . در سالهای اخیر هند برای سه سال پیاپی بیشترین رشد اقتصادی را در جهان از آن خود کرد .

اما از همه اینها جنباتی اینکه گاندی توانست با استفاده از شیوه ضدخشونت نافرمانی مدنی استقلال هند را از بریتانیا بگیرد و در نهایت دست امپراتوری بریتانیا را از هند کوتاه

کند. شیوه مقاومت آرام وی به مستعمرات دیگر هم نفوذ کرد و آنها را در راه استقلال میهن خود تشویق کرد. این منش مبارزاتی گاندی روی بسیاری از فعالان آزادخواه نظیر مارتین لوترکینگ، تنزین گیاتسو، لئو والسا، استفان بیکو، و نلسون ماندلا تاثیر گذاشت. امروز نام و یاد و مجسمه او در شهرهای مختلف بر میداین و خیابان‌ها خوندمایی می کند و تصویرش بر اسکناس هایشان و حتی نشان و المان عینکش بر در دیوار حتی بر سطل‌های زباله شهرداری حک شده و بیش و پیش از همه بعنوان یک رهبر معنوی مدافع منافع ملی در قلب مردم هند حاضر است و تقریبا همگان دوستش دارند و به او عشق می ورزند. بنابراین یک سرمایه نمادین فاخر برای هند محسوب می‌شود. هر جامعه‌ای در بزنگاه‌های تاریخی و در کوران حوادث و اتفاقات سئیزنده ناگزیر از توسل به چنین سرمایه‌های نمادین است مشروط به این آنها را برای خود نگه داشته باشد.

۲- **شعله جاویدان**

دروازه هند بنای یاد بودی است که برای ۸۲ هزار سرباز هندی ارتش بریتانیا که در طول جنگ جهانی اول کشته شده اند با استفاده از سنگ ماسه قرمز و گرانیت بنا تاریخی و در کوران حوادث و اتفاقات سئیزنده ناگزیر از توسل به چنین سرمایه‌های نمادین است مشروط به این آنها را برای خود نگه داشته باشد.

مجسمه با یادبودی از سرباز گمنام ارتش هند از جنس مرمر سیاه و به‌صورت یک مشعل فروزان تعویض شده که به نام «شعله جاویدان سرباز» نام‌گذاری شده است. اطراف این بنا مارتین لوترکینگ، تنزین گیاتسو، لئو والسا، استفان بیکو، و نلسون ماندلا تأثیر گذاشت. امروز نام و یاد و مجسمه او در شهرهای مختلف بر میداین و خیابان‌ها خوندمایی می کند و تصویرش بر اسکناس هایشان و حتی نشان و المان عینکش بر در دیوار حتی بر سطل‌های زباله شهرداری حک شده و بیش و پیش از همه بعنوان یک رهبر معنوی مدافع منافع ملی در قلب مردم هند حاضر است و تقریبا همگان دوستش دارند و به او عشق می ورزند. بنابراین یک سرمایه نمادین فاخر برای هند محسوب می‌شود. هر جامعه‌ای در بزنگاه‌های تاریخی و در کوران حوادث و اتفاقات سئیزنده ناگزیر از توسل به چنین سرمایه‌های نمادین است مشروط به این آنها را برای خود نگه داشته باشد.

عنوان معالیک هند بنیان گذاشت و فورا" دستور داد تا تمام معابد جینیسم و هندو و بودا را تخریب و بر رویشان مسجد و مناری اسلامی به عنوان سمبل پیروزی مسلمانان بسازند و اینگونه «مسجد قوهٔالاسلام» درسال۱۱۹۷ بر خرابه‌های ۲۷ معبد باستانی پا گرفت.
ما در ابتدا بسا یک دروازه قدیمی در این مجموعه تاریخی روبرو شدیم که آلائی نام دارد. این بنا به دستور علاالدین – پادشاه وقت هند – ساخته شد. طبق پژوهش‌های باستان شناسان، سال ساخت این بنا را ۱۳۱۱میلادی می‌دانند. خوشبختانه دروازه آلائی تقریبا سالم مانده و در معرض دید عموم قرار داشت. پس از آن مناره ای هویدا شد با عنوان منار آلائی که بنایی نیمه کاره بود. گفته شد علاالدین، برای نشان دادن قدرت خود شروع به ساخت آن کرده و علاقه مند بوده که ارتفاع این مناره، دو برابر منار قطب باشد که روبرویش بود؛ اما هرگز موفق به تکمیل آن نشد. زمانی که علاالدین درگذشت، منار آلائی ۲۷ متر ارتفاع داشت و هنوز هم به همان شکل باقی مانده است و ظاهرا هیچ‌کس پس از این پادشاه تمایلی به تکمیل بنایش نداشته است . اما در اینجا مناره اصلی منار با شکوه قطب بود که برای ساخت آن از آجر، ماسه، مرمر و سنگ سرخ بهره گرفته بودند، به همین خاطر این بنا به رنگ قرمز و آجری دیده می شد. طول منار ۷۳ متر و قطر آن در پایه ۱۴.۳ متر و در بالا ۷.۲ متر است در واقع این منار همچون برجی است که از پنج طبقه متفاوت ساخته شده طبقه اول بدنه ای با لبه‌های گوه مانند که یک درمیان در بین نیم ستونهای مدور قرار گرفته اند. طبقه دوم از نیم ستونهای ساخته شده و طبقه سوم ستاره‌ی شکل است و دو طبقه آخر استوانه‌ای شکل اند. تا همین چندسال پیش صعود به بالای برج امکان پذیر بوده ولی به دلیل خودکشی هایی که از فراز برج صورت گرفته، درحال حاضر بالا رفتن از آن ممنوع شده است. این مجموعه اولین بنایی است که در هند با الهام از سبک معماری اسلامی ساخته شد و به وضوح تلاش سازندگانش برای استفاده از تزئیناتِ فرهنگ اسلامی در آن دیده می‌شود.

در کنار منار قطب اولین مسجد جامع هند به نام مسجد قوهٔالاسلام است که آن را در بین سال های ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۸م ساخته‌اند. در بنای قوهٔالاسلام از سنگ استفاده کردند چرا که سازنده‌های مسجد بر این باور بودند که سنگ‌های بزرگ نماد قدرت و صلابت حکومت هستند، آن‌ها همه تالانشان را به کار بردند تا از سنگ‌های بزرگ و صیقلی استفاده کنند. پیش از این عبادتگاه، در این محل، معبدی برای پرستش بودا وجود داشته که مسلمانان با فتح دهلی آن را نابود کردند و این مسجد باشکوه را به روی خرابه هایش ساختند و حتی از مصالح معبد نیز در ساخت قوهٔ الاسلام بهره بردند. جالب این که در نوع معماری و نمای مسجد، عناصر هندی هم به چشم می خوردن برای مثال دِبدئی، آبهای آلوده و زباله‌های بدبو آزاردهنده و آفتاب ستهنده امکان حضور بیشتری میسر نمی‌ساخت.

۳- **عَلَمِ اسلام**

منار قطب و مسجد قوهٔالاسلام یکی از زیباترین و معروف‌ترین بناهای تاریخی دهلی به شمار می‌آید و به همراه بناهای تاریخی اطرافش در فهرست جهانی یونسکو به ثبت رسیده است. این منار و مسجد اولین بنای اسلامی واقع در هند و متعلق به هشتصد و اندی سال قبل است یعنی درست زمانی که پای مسلمانان به هند باز شده؛ مسلمانانی که از تبار ازبکها و از سلسله گورکانیان تحت حکومت غیاث الدین غوری بودند و مرکز حکومت آنها در غزنه بود. غوریان (گوریان یا گورکانیان به دنبال فتوحاتشان در آسیای میانه به شرق آسیا و دهلی رسیدند و پادشاه هند «اچشاه چوهان» را شکست داده، دهلی را به تصرف خود درآوردند. در آن زمان شخصی به نام «قطب الدین ایبک» به عنوان غلام وارد دستگاه حکومتی غوریان شده بود و از آنجایی که فردی باسواد و باتدبیر بود خود را از غلامی به سپه سالاری و نائب السلطنت رساند. وی پس از شکست راجشاه در دهلی بر ابریکه سلطنت ننست و حکومتی اسلامی تحت

شک جلوه‌ای از این نوع معماری هستند

مسجد قوهٔالاسلام طی سال های متوالی، آسیب های بسیاری دیده اما هنوز هم جزو بناهای درخور توجه هند است. حیاطی دارد که دورتادورش را شبستانهایی فراگرفته‌اند و جالب اینکه ستونهای باقی مانده از معابد جینیسم و هندو نیز با آن نقشش و نگارهای انتزاعی که یادآور معابد یونان باستان است امروز جزوی از این مسجد به حساب می آید. همچنین تک تک دیوارهای داخلی و خارجی آن مزین به کتیبه‌های اسلامی و نقوش اسلیمی هستند که بر روی آجرهای سرخ نقش بسته و طرحهای نسبتا بدیمی به وجود آورده‌اند.

۴- **خوابگاه کتاب**

پس از دیدار قدیمی ترین عبادتگاه مسلمانان راهی جدیدترین معابد که مربوط به سبک هاست شدیم. پایه گذاری آیین سبک را به شخصیتی به نام نانک نسبت می دهند که در قرن پانزدهم میلادی می زیستست. شاعری به نام کبیر ایام جوانی شدیدا تحت تاثیر شخصیتی شاعری به نام کبیر قرار گرفت. کبیر که هندو زاده اما تربیت یافته خانواده ی مسلمان بود به اسلام و آیین هندو اعتقاد داشت و اصول رسمی و ظاهری ادیان را فاقد اصالت می دانست. به نظر می رسید سبک یک آیین التقاطی است که آموزه های آن به نوعی گرته برداری از اسلام و هندویسیسم است.به همین خاطر برخی از آداب آن هندویی و برخی دیگر اسلامی است. به عنوان نمونه سبک ها برخلاف هندو ها به یگانگی خداوند معتقدند و لذا در معابدشان اثری از خداهای رنگ و وارنگ هندویی نیست ، اما در عین حال برخلاف مسلمانان تلاش را هم قبول دارند.

دین سبک آداب و رسوم و عقاید ویژه ای دارد. از جمله این قواعد آن است که سبک‌ها نباید به عورت خود نگاه کنند. حتی وقتی حمام می‌روند دور خود حوله و یا لنگ می‌پیچند و اینکه سرشان همیشه باید پوشیده باشد. سبک‌ها کلاه مخصوص را بر سر دارند که برای ما بسیار آشناست به طوری که تصویری که از یک مرد هندی در ذهن داریم بیشتر تصویر یک سبک است. معمولا کلاه آنها به رنگ مشکی است . سبک ها باید همیشه وسایلی مانند خنجر، شانه و التگو به همراه داشته باشند . هم چنین حق کوتاه کردن ریش و موهای بدن خود را ندارند. طرفهٔ آنکه در مقایسه با سایر هندی ها همواره تمیز و مرتب و آراسته هستند و معمولا با کت و شلوار و کراوات دیده می شوند. سبک‌ها مردمی مهربان خوش برخوردند . اکثرا از وضع مالی خوبی برخوردارند و حتی اگر جزء پولدارترین افراد و یا رجال سیاسی باشند ، معمولا هفته ای یکبار نذر کرده و با لباس ساده به معبد آمده و به مردم فقیر طعام و نذری می دهند. و همچنین قفرا می توانند برای سیر کردن شکم خود به معبد بیایند و هرچقدر می خواهند غذا بخورند و یا همانجا محل سایه پیدا کرده و مدتی استراحت کنند . اکثر سبک ها در متناغل دولتی مهم و اقتصادی هند مشغول به کارند و کمترین و پست ترین شغل در بین آنها رانندگی است .





پارتول از دو روز پیش، مدام آسمان را ورنانداز می کرد، بی آن که کوچکترین نشانه‌ی مشکوکی دستگیرش شود.

روی صندلی ساحلی اش دراز کشید، دست هایش را پشت گردنش قلاب کرد و چشمانش را بست. وقتی چشم باز کرد، زنش را دید که جلوش ایستاده بودند به او گفت «سولانگ باز خانه شاگردش را فرستاده و خواهش کرده فوری خودت را برسانی. ناخوش است».

پارتول داد کشید و دشنام داد: «برود گوش را گم کند! مردک چینی حال و روزش از بقیه ما بدتر نیست، مطمئن باش هلم! تریاک است که گیجش می کند. این سولانگ، به طرز واقعا عجیب و غریبی در مصرف مخدر افراط می کند!».

پارتول به زحمت و با اکراه از جا برخاست. در حقیقت، چندان هم ناراضی نبود که می خواهد به دیدن مرد چینی برود، خیلی هم خاطرش را می خواست ولی از کوره در رفت، چون تشنه بود و داشت خفه می شد. غرغرکنان گفت: «این کلاه من کدام جهنمی رفته؟». خودش بلافاصله کلاه را دید، روی میز کوچک حصیری، کنار قمقمه خالی. «پرش کردم، همان طور که خودت خواسته بودی». هلم با لحنی آهسته و بی تفاوت حرف می زد: «وامبو وقتی خواب بودی برایت آوردش. فقط احتمالا آبش دیگر خشک شده باشد، دو ساعتی هست که خوابی».

پارتول با خشونت کلاه را روی سرش کشید، از ایوان خارج شد و باریکه راه را در پیش گرفت.

سولانگ آن طرف لنگرگاه زندگی می کرد. آفتاب بی رحمانه داغ بود. پارتول تلو تلو می خورد و روی علف ها سکندری می رفت. فراموش کرده بود هفت تیر و کمربند فشنگش را بردارد. در بند هیچ چیز نبود.

توفان... تنها چیزی بود که لااقل در آن لحظه، قادر بود واقعا نظرش را جلب کند. خنکی هوا! احساس می کرد ناخوش است و توانی برایش نماند. درختان نارگیل همچنان بی حرکت و گویی بی اعتنا بودند، آسمان همان طور آبی بود و نومیدانه صاف. در افق، یک تکه ابر هم پیدا نمی شد. دریا خوابیده بود. نی ها انگار باتون های زشتی بودند که در خاک فرو شده باشند. فشارسنج پایین می آمد، درست است، اما این به خودی خود چیزی را ثابت نمی کرد.

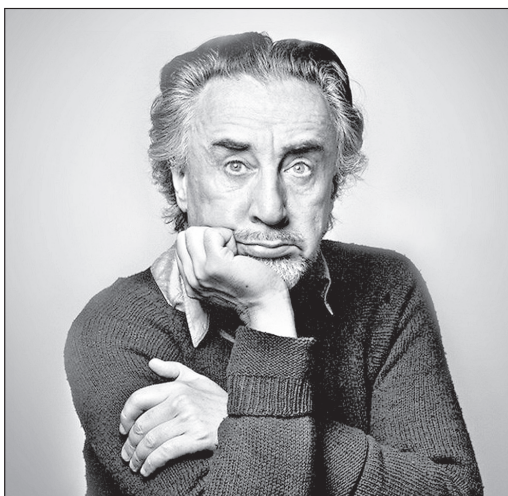
پارتول به نفس نفس اقتادایستاد و نفس تازه کرد. هلم رفتن شوهرش را تماشا می کرد، دید که از سراسیمگی تند تپه سرازیر شد، بعد ناگهان جایی میان نخلستان ناپدید شد. آن ها چهار سال پیش در جزیره ساکن شده بودند، آفتاب استوا در مرد، مردانگی را کشته بود و در زن، عشق را.

هلم خیلی بی حال، روی صندلی ساحلی که پارتول تازه از روی آن بلند شده بود دراز کشید. جلوی کلبه، وامبو وانمود می کرد سخت مشغول کندن علف های هرزی است که باریکه راه را فرش کرده بودند، علف ها زیاد نبودند و با کمی همت، می توانست به یک ساعت نکشیده همه را از ریشه در بیاورد.

اما وامبو کار نمی کرد و هلم کاملا متوجه این قضیه بود. اول نگاهی سرسری به سرشاخه های سوخته ی درختان نارگیل انداخت و بعد به آسمان. کلبه روی تپه واقع شده بود و تا حدودی به مزرعه ای که در غرب گسترده شده بود اشرف داشت. از سمت انبارها همه می دانم و یکنواختی به گوش می رسید. با وجود گرما، بومی ها صبح تا شب، موقع کار آواز می خواندند، بی آن که خسته شوند.

هلم سرش را رو به دریا چرخاند و یک باره از جا پرید، آن جا، درست روی افق، نقطه ی سفیدی ظاهر شده بود که به سرعت داشت شکل مثلث به خود می گرفت. از جا بلند شد، دوید داخل کلبه و با یک دوربین برگشت، به طور حتم، جز قایق بادبانی چیز دیگری نمی توانست باشد.

هلم با کنجکاو تماشایش می کرد. هیچ وقت کسی به جزیره



بود، و نیز با دیپلم زبان های اسلاو که از دانشگاه ورسای دریافت کرده بود، به عنوان دیپلمات در شهرهای مختلف کار کرد.

همچنین به عنوان سخنگوی هیئت نمایندگان فرانسوی سازمان ملل ابتدا در نیویورک و سپس در لندن به فعالیت پرداخت.

پس از اقامت در نیویورک به دلیل خستگی به مدت سه ماه کار را رها کرد و در سال ۱۹۵۶ به نوشتن رمان «ریشه های آسمان» پرداخت که برنده جایزه گنکور شد.

طی این سال ها وی دو بار ازدواج کرد نخستین همسرش نویسنده ای انگلیسی به نام لزلای بلانش بود که در سال ۱۹۶۳ از وی جدا شد و با جین سیرگ ازدواج و مدت هفت سال با او زندگی کرد. رومن زندگیش با سیرگ را در کتابی به نام «سگ سفید» در سال ۱۹۷۰ شرح داده است. سپس رمان «زندگی در پیش رو» را نوشت که دومین جایزه گنکور را برایش به همراه داشت تا تنها نویسنده ای شود که دو مرتبه موفق به اخذ این جایزه شده است.

رومن در دوران زندگی سیاسی اش حدود ۱۲ رمان نوشت به همین



محمد رضا حیدرزاده

## وقتی دنیا عوض می شود

نگاهی به داستان: توفان/ نوشته: رومن گاری/ ترجمه: مارال دیداری/ نشر چشمه

پل، سیاه پوستی آواز می خواند. یک جور نیایش به زبان عربی بود. مثل اذان مغرب شان.

پل لویی گفت «کلماتش فرانسوی ان». بلند شدم و سرم را بیرون بردم. نوکری روی پل نشسته بود. پشتش به من بود. قوز کرده بود و داشت با دقت پولک های یک ماهی را می گرفت. آفتاب داشت غروب می کرد و لحظه ای سر سیاه و فرفری اش را وسط قرص سرخ خورشید دیدم.

با ضرباهنگ قایق، تمام تنش آرام آرام تکان می خورد. پل لویی همان طور که داشت سرش را از سایه بیرون می آورد، زیر لب گفت «نوکر من است. فرانسه هم نمی داند»....

\*\*\*\*\*

مجموعه داستان «توفان» رومن گاری، شامل شش داستان کوتاه، به بازار کتاب آمده است. کتابی غافلگیر کننده که چندی پیش از میان دست نوشته های او پیدا و پس از چهل سال منتشر شده است.

رومن گاری با نام اصلی «رومن کاتسف» در هشتم می ۱۹۱۴ میلادی در شهر ویلنا (واقع در لیتوانی) به دنیا آمد. پدرش آری لیب کاسو کمی بعد در ۱۹۲۵ میلادی خانواده را رها کرد و به ازدواج مجدد دست زد. از این هنگام او با مادرش، نینا اوزینسکی (کاسو)، زندگی می کرد، ابتدا در ویلنا و سپس در ورشوی لهستان.

در سال ۱۹۲۸ میلادی، رومن چهارده ساله به همراه مادرش به شهر نیس در کشور فرانسه رفتند، رومن سرگذشت سه دهه نخست زندگی اش را در کتاب «میعاد در سپیده دم» نوشته است.

او در فرانسه به تحصیل حقوق پرداخت، در ضمن خلبانی در نیروی هوایی فرانسه را آموخت. پس از اشغال فرانسه توسط نازی ها در جنگ جهانی دوم، او به انگلستان گریخت و تحت رهبری شارل دوگل به «نیروهای آزاد فرانسه» پیوست و در اروپا و آفریقای شمالی جنگید.

نگارش نخستین رمانش، «تربیت اروپایی» (۱۹۴۵) را در ارتش که بود شروع کرد و در سال ۱۹۴۵ در فرانسه جایزه منتقدین ادبیات را گرفت. پس از جنگ جهانی، با مدرک حقوق، که از دانشگاه پاریس گرفته

دلیل بسیاری از کارهایش را با نام مستعار می نوشت. وی همچنین فیلمنامه «طولانی ترین روز» و نیز فیلمنامه «قتل» را نوشت که این فیلم را با بازی همسر دوم خود کارگردانی کرد. رومن گاری در دوم دسامبر ۱۹۸۰ و یک سال بعد از خودکشی همسرش، با شلیک گلوله ای به زندگی خود خاتمه داد.

\*\*\*\*\*

در داستان «توفان» می خوانیم:

پارتول، خسته و عصبانی با صورتی ورم کرده و دردناک خودش را ول کرد روی صندلی ساحلی. جلوی ایوان، درختان نارگیل راست ایستاده بودند، بی حرکت، در هوای جهنمی و لرزان از هرم گرما.

وامبو، سر برهنه زیر آفتاب، با کندی کفرآوری علف های باریکه راه منتهی به کلبه را وچین می کرد.

در لنگرگاه، قایق تک دکله ی سولانگ، نزدیک ساحل لنگر انداخته بود، چندان تکان نمی خورد و به نظر می رسید به گل نشسته باشد. پارتول کلاهش را برداشت، نفس نفس زد، زبان روی لب هایش گراند. هوار کشید: «وامبو!».

همان دم پشیمان شد، صدایش خشک و جیغ مانند بود و گلویش به شدت درد گرفت. وامبو از پله های ایوان بالا آمد و ساکت منتظر ماند. پارتول کلاهش را طرف او گرفت و دستور داد: «تو این کلاه به آشپزخانه برد، آن را به زخم داد، تو به زخم گفت کلاه را پر از آب کرد...».

گرما! پارتول با حرکتی بی رمق، عرق صورتش را گرفت، هیچ نسیمی جریان نداشت. طبیعت انگار مرده بود:

«توفهمید».

قمقمه را برداشت شاسی آن را فشار داد. صدای فس ممتدی از قمقمه درآمد، خالی بود. دمای هوا غیر قابل تحمل شده بود. از این گذشته، درجه فشار سنج دو روز بود که کاملا غیر عادی پایین می آمد. به احتمال قوی توفانی حوالی جزیره پرسه می زد و هر آن ممکن بود روی سرش خراب شود. اما جز امیدوی واهی چیزی در میان نبود.



# دیدار و همدلی...

یاد و خاطره ای از یک جلسه دوستانه و گردهمایی همدلانه برای بزرگداشت

زنده یاد دکتر غلامعباس توسلی

• سمر پورمحسن



مبارزه علیه استبداد بود. در آن موقع نشریه ایران آزاد دیدگاه‌های آقای دکتر توسلی را به عنوان دانشجویی علاقه‌مند و فعال منتشر می‌کرد و بعد هم ایشان این مبارزه را در دانشگاه ادامه دادند.

وی همچنین درباره ویژگی‌های تدریس استاد اظهار کرد: دکتر توسلی مانند مرحوم بازرگان که رئیس و استاد دانشکده فنی بود هیچ وقت درس را با سیاست قاطی نمی‌کرد. خاطره ای از مرحوم بازرگان نقل می‌کنم که به ایشان هم تسری می‌یابد و آن این که بعد از ۲۸ مرداد یکی از دانشجویان که به زندان رفته و نتوانسته بود درسش را بگذراند، پیش مهندس بازرگان رفت و گفت چون زندان بودم نتوانستم درس بخوانم و نمره قبولی بگیرم. مهندس بازرگان هم گفته بود: قرار نیست چون زندان رفتی من به تو نمره قبولی بدهم. وی مهندس عزت‌الله سجادی را صدا می‌کند و آن دانشجوی را به او می‌سپارد و می‌گوید از حالا تا شهریور که موقع امتحان تجدیدی‌ها است با این آقا کار کن تا درسش را بخواند و بیاید امتحان بدهد.

هدف من از نقل این خاطره این بود که مهندس به هیچ کس به این دلیل که به زندان رفته و حتی عضو نهضت آزادی بوده، نمره نداد! این‌ها اصولی است که باید فراموشمان نشود و من به جرأت می‌گویم که آقای دکتر توسلی که استاد قرن ما هستند این اصول را در کارشان رعایت کردند.

دکتر سارا شریعتی نیز خیلی کوتاه گفت: من آدمم بگویم که امثال دکتر توسلی حافظه‌های زنده رشته علوم اجتماعی هستند اما دیدم که باز در این مجلس تاریخ‌سازی کردیم و جشن ساده تولد استاد به یک اتفاق سیاسی و تاریخی تبدیل شده است. به هر حال خرداد ماه است و این اولین جلسه لغو شده است و ما همچنان تا آخر خرداد ماه منتظر لغو جلسات دیگر هستیم.

دکتر توسلی در پایان برنامه و قبل از بریدن کیک، با صدای آرام از حضور همگان و کسانی که این برنامه را برای هشتادمین سال تولدش ترتیب داده بودند تشکر کرد و گفت: از همه دوستانم به ویژه کسانی که به من کمک معنوی کردند از جمله مهندس بازرگان و دکتر سجادی تشکر می‌کنم و به روانشان درود می‌فرستم و امیدوارم این جلسه آغاز یک همبستگی ملی باشد برای اصحاب علوم اجتماعی و یادشان باشد که علوم اجتماعی یک دانش کاربردی و مفید برای جامعه است اما همچون شمشیر بران دوله است که باید خیلی با متانت و دقت با آن کار کرد. همچنین به حفظ کیفیت جامعه شناسی بپردازید و تغییرات را از درون علم جامعه شناسی شروع کنید تا ابزار برنده ای بماند.

من که الان از دانشگاه بیرون آمده‌ام و بازنشسته شده‌ام ولی همواره دلم به یاد دوستان و دانشگاه می‌تپد و از همه متشکرم. (روزنامه اطلاعات، چهارشنبه، ۶ خرداد ۱۳۹۴)

انگار همین چند روز پیش بود که دوستان و استادان و دانشجویان برای گرامیداشت هشتادسالگی زنده یاد دکتر غلامعباس توسلی در خانه اندیشمندان علوم انسانی گرد آمده و درباره او سخن گفتند و سخنان نرم و ملاطفت آمیز و دلسوزانه او را شنیدند. این گزارش را از آن دیدار می‌آورم زیرا در فرهنگ ما، انسان دانا همواره در کلمات و آموزه‌ها و کتاب‌هایش زنده است. به قول سیدالشعرا ی شاعران معاصر استاد امیری فیروزکوهی: «من همان اندوه پنهان در سخن‌های خودم...»

در مراسم گرامیداشت دکتر غلامعباس توسلی، که در خانه اندیشمندان علوم انسانی، با حضور استادان و چهره‌های علمی و سیاسی و دانشجویان و علاقه‌مندان ایشان به صورت دوستانه برگزار شد، سخنرانی‌ها و گفت و شنودی درباره مقام و کارها و تحقیقات استاد بیان شد.

ابتدا دکتر سید محمد امین قانعی راد، رئیس انجمن جامعه شناسی، ضمن تبریک زادروز استاد به ایشان و خانواده‌شان، خطاب به حضار در جلسه گفت: قرار بود در این جلسه برخی از دوستان درباره کارنامه علمی و بعد سیاسی و مذهبی استاد و ۵۰ سال خدمت دکتر توسلی به جامعه شناسی کشور صحبت کنند که متأسفانه این فرصت دست نداد. هدف از این کار کاملاً علمی بود و چندین انجمن علمی برای برگزاری این بزرگداشت پیش قدم شدند.

وی ادامه داد: البته همه ما می‌دانیم و باید در نظر داشته باشیم که دکتر توسلی همواره یک شخصیت سیاسی هم بوده اند و سال‌ها در رده‌های مختلف شرکت کردند اما از ویژگی‌های ایشان این بوده است که واقعا به شیوه مارکس وبری هیچگاه مسأله فعالیت در عرصه‌های سیاسی، و کلاس و پژوهش و آموزش را با هم قاطی نمی‌کردند و هیچگاه گرایش‌ها و علایق سیاسی را در تدریس و انتخاب دانشجویان یا استاد و در مواقع دیگر ترجیحات سیاسی و عقیدتی و حتی ترجیحات شخصی خودشان دخالت نمی‌دادند. با سعه صدر و وسعت دید برخورد می‌کردند. حتی ایشان همواره از استادانی که بعدها علیه ایشان جبهه‌گیری کردند، حمایت می‌کردند و تنها چیزی که برایشان مهم بود علم بود و تعهدی که به جامعه شناسی داشتند، به ویژه جامعه شناسی کشور عزیزمان ایران که همچون نهال ضعیفی با دستان دکتر توسلی آبیاری و امروز به نهالی برنا با آینده‌ای روشن تبدیل شده است و دستاوردهای پژوهشی و آموزشی متنوع و چهره‌های علمی بسیار دارد که اکثر آن‌ها دست پرورده خود ایشان هستند.

در ادامه این جلسه، دکتر ابراهیم یزدی به ایراد سخنرانی پرداخت و گفت: یک سال بعد از تشکیل نهضت آزادی در اردیبهشت ۴۰، به اتفاق چند نفر از دوستان خارج از کشور از جمله دکتر شریعتی و دکتر چمران و سایر رفگان بودیم که دکتر توسلی هم به ما پیوستند و از جمله کسانی بودند که همواره قلم و فکرشان پیوسته در خدمت آزادی و

نمی‌آمد. دوربینش را روی میز حصیری گذاشت و بی صبرانه منتظر ماند. یک ساعت بعد، قایق بادبانی داشت وارد لنگرگاه می‌شد و کنار قایق سولانگ لنگر می‌انداخت. هلم از ایوان خارج شد و رفت پایین توی محوطه. دستور داد: «وامبو! تو دوید طرف قایق بادبانی. تو از ناخدا خواهش کرد او به این جا آمد. تو عجله کرد، خیلی عجله کرد».

همان لحظه متوجه شد چه رفتار احمقانه ای از او سرزده است، غیر از کلبه ی سولانگ، کلبه آن‌ها تنها کلبه‌ای بود که در آن قسمت جزیره قرار داشت و ناشناس، هر که بود، امکان نداشت به آن جا مراجعه نکند.

هلم فوری با عصبانیت سر غلام زنگی، که پاک گیج شده بود، داد کشید: «تو ماند! تو ماند و کار کرد! تو هیچ غلطی نکرد، من خوب حواسم بود. من این را به شوهرم گفتم. تو مثل آدم کار کرد، یا این که راه علفزار را گرفت و رفت! تو فهمیدی؟».

حس کرد بی انصافی کرده و از شرمندگی سرخ شد. اما وامبو نمی‌فهمید. با اعتماد به هلم نگاه کرد، لبخندی زد و سرسری چند تا علف کنار پایش را کند.

همان لحظه «پش» داخل آب شد، قایق را کشید و روی شن‌ها رهایش کرد. سرش را که بلند می‌کرد، کلبه به چشمش خورد. طبق اطلاعاتی که از بومی‌های فوجی گرفته بود، آن جا خانه ی دکتر پارتول بود. مردد ماند. حالا که رسیده بود و قرار بود بداند، شهامتش را نداشت و دیگر جرات نمی‌کرد جلو برود. همان طور که بی حرکت داخل آب ایستاده بود، که تا مچ پایش می‌رسید، ناگهان به سرش زد ببرد توی قایق و فرار کند.

چهل ساله به نظر می‌آمد، پلک‌هایش سرخ و ملتهب بودند و چهره ی آفتاب سوخته اش با ریش پر پشت و سیاهی قاب شده بود. کلاه سرش نبود و این برای سفید پوستی در آن حوالی چیز عجیبی بود، عجیب تر آن که هیچ سلاحی همراه نداشت. مثل یک ورزشکار ورزیده بود و خشونت و شهامت در چهره اش داد می‌زد. پر سر و صدا نفس می‌کشید. چشم‌های آبی خون افتاده اش با حالت عجیبی به کلبه خیره شده بودند، جایی که سفیدپوستی از دور به چشم می‌خورد. بار دیگر لحظه ای تردید کرد، قدمی رو به عقب برداشت.

آفتاب سر و گردنش را می‌سوزاند، از زمین و دریا بخار داغ بلند می‌شد و از آسمان آتش می‌بارید. نخلستان‌ها در روشنایی تند و زنده غرق شده بودند.

سرانجام «پش» انگار تصمیمش را گرفت. آهسته به سمت باریکه راهی که پیش رویش می‌دید قدم برداشت، راهی که بالا می‌رفت و به کلبه منتهی می‌شد. موقع عبور او، وامبو که پشت درخت نارگیلی پنهان شده بود، نگاهی بی‌اعتماد و در عین حال پر از کنجکاوی به او انداخت. مرد به زحمت پیش می‌رفت، با مشت‌هایی گره کرده و سری فرو افتاده به جانوری می‌مانست که خود را آماده ی نبرد می‌کند. عرق از سر و رویش جاری شده بود. جلوی ایوان که رسید، سرش را بلند کرد و ناگهان یکه خورد؛ یک زن مقابلش بود. زنی سفید پوست.

بعد از سال‌ها، این اولین زن سفید پوستی بود که می‌دید. هلم با کنجکاوی به او چشم دوخته بود. نگرانی شدیدی چهره ی ناشناس را عمیقاً در خود فرو برده بود که بیهوده می‌کوشید در نگاهش نمایان نشود و همین حالت غریبی به او داده بود، وحشت زده و سراسیمه. هلم بلافاصله فکر کرد که او شاید از زندانیان فراری محکوم به اعمال شاقه باشد. جزیره‌هایی که حکم ندامتگاه داشتند، به فاصله ی دو روز دریانوردی و کمی متمایل به جنوب قرار گرفته بودند. به نظر می‌رسید پش منتظر چیزی است، اول تردید کرد، بعد قدمی رو به جلو برداشت. خرخرکنان گفت: «چیزی بدهید بنوشم!». هلم گمان کرد در صدای او به چیزی غیر از تشنگی پی برده، ناامیدی.

وامبو را پی قمقمه ای آب به داخل کلبه فرستاد. پرسید: «از راه دور می‌آیید؟». مرد گفت: «از فوجی» و بعد تلو تلو خوران پله‌های ایوان را بالا آمد و لیوانش را سر کشید، یک نفس و با ولع. بعد گفت: «آمده‌ام به جزیره که دکتر پارتول را ببینم. من کار ضروری دارم، خیلی ضروری. فکر می‌کنم این جا زندگی می‌کند، درست است؟».....



## امروز در تاریخ

**طرح طغزل سلجوقی برای برقراری حکومت اهل تسنن**  
در بغداد

طغول سلجوقی که بسیاری از نقاط ایران را در اشغال خود داشت، پنجم نوامبر سال ۱۰۵۴ میلادی به بهانه نجات خلیفه عباسی از دست شیعیان و استقرار مجدد حاکمیت اهل تسنن، اعلام کرد که عازم بغداد می شود. طولی نکشید که طغول با سپاهی گران روانه بغداد شد و اوایل سال ۱۰۵۵ میلادی این شهر را تصرف کرد و از آن پس به نام خلیفه که در دست او آلتی بیش نبود زمام امور قلمرو عباسیان را بدست گرفت و خود را حامی خلیفه اعلام کرده و قدرت را در بغداد به سنی‌ها باز گردانید؛ یعنی درست عکس کاری که دهها سال پیش از او، دیلمیان ایرانی (شیعه مذهب) کرده و قدرت را در دست شیعیان قرار داده بودند.

## ضعف دفاعی ایران برای حفظ بی طرفی

۱۴ آبان ۱۳۹۳، شورای وزیران دولت وقت ایران که برای بررسی چگونگی مقابله با نقض بی طرفی کشور از سوی دولت های متخاصم تشکیل جلسه داده بود به بن بست رسید؛ زیرا نمایان وطن به دلیل ضعف تجهیزات و آموزش و نداشتن امکانات و حتی آذوقه، قادر به دفاع از بی طرفی کشور نبودند. بیشتر سربازان امرای معاش خود که دولت موظف به تأمین آن بود، درمزان تهران به کارهای اجملهاه حاضر گشته و نوکی مشغول بودند.

## کناره گیری بازرگانان از نخست وزیر

آخر وقت ۱۴ آبان ۱۳۵۸ اعلام شد که مهدی بازرگان پس از ۲۶۸ روز نخست‌وزیری، کناره‌گیری کابینه خود را تسلیم و دلیل آن را، رویدادهای اخیر (از جمله تصرف سفارت آمریکا)، مداخله خودسرانه افراد در امور دولتی [بگیر و ببندها، مصادررها و...] و نیز انتقاد افراد و گروه‌ها از کابینه، به‌ویژه اعتراض آنان به ملاقات او در خارج از کشور با برژنئف، مشاور امور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا قلمداد کرد. دمو.

## آغاز طولانی‌ترین اعتصاب در تاریخ روزنامه‌نگاری

از بعد از ظهر ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تا شانزدهم دی ماه این سال، ایران فاقد روزنامه بود. در این مدت دو سه نشریه کوچک وابسته به دولت چند شماره منتشر کردند که آنها هم مجبور به قطع انتشار شدند. در خبرگزاری پارس تنها گروهی انگشت شمار حضور می یافتند و مجریان اخبار را بدو تلویزیون ۵۰۴ نفر تجاوز نمی کرد.

[www.iranianshistoryonthisday.com](http://www.iranianshistoryonthisday.com)

## قاب امروز



درهای قدیمی، نمادی از زیبایی معماری اصیل ایرانی / عکس از: فاطمه عموزاد

سرايه

از دست تو بنده داستانی شده گیر

سرايه

بند بزرگان

زندگی عمر کردن نیست بلکه رشد کردن است. عمر کردن کاری است که از همه حیوانات بر می آید. اما رشد کردن هدف والای انسان است که عده معدودی می توانند ادعایش را داشته باشند.

جورج - برناردشو

**سودو کو**

			5			1		
		9	7		2		4	
				3			8	
		8		9				3
4								8
6				1		2		
	2		4	6				
	1		9		7	3		
		4			1			

۳	۴	۱	۲	۷	۵	۶	۹	۸
۶	۹	۸	۳	۴	۱	۲	۷	۵
۲	۷	۵	۶	۹	۸	۳	۴	۱
۱	۳	۴	۵	۸	۲	۷	۶	۹
۷	۲	۶	۱	۳	۹	۵	۸	۴
۵	۸	۹	۴	۶	۷	۱	۳	۲
۹	۱	۳	۷	۵	۴	۸	۲	۶
۴	۶	۲	۸	۱	۳	۹	۵	۷
۸	۵	۷	۹	۲	۶	۴	۱	۳

حل ۲۸۶۹

جدول شرح در متن ۵۳۸۳

[illegible]